



درس خارج کلام
بررسی مبانی و مسائل مهدویت
با محوریت کتب اربعه

جلسه ۴۵ تا ۵۰ : شعیب بن صالح (۱)

استاد: آیه... طبسی (دامت برکاته)

سال تحصیلی: ۹۰ - ۱۳۸۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه ۴۵ - ۱۳۹۰/۱/۱۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء سخن را با بررسی یکی دیگر از نشانه های ظهور امام زمان عجل الله فرجه آغاز می کنیم، ضمن این که بحث راجع به دجال را تقریباً بررسی کردیم، البته زمینه بحث و کار در این موضوع باقی است ولی فرصت بیشتری در اختیار نداریم. یکی از علامات و نشانه های ظهور که در روایت آمده، خروج شعیب بن صالح است، روایات مربوطه را بررسی می کنیم و بعد به بررسی سفیانی و صیحه آسمانی می پردازیم، إن شاء الله.

شعیب بن صالح چه کسی است؟ خروج او از ری، خراسان، مرو، سمرقند و یا طالقان است؟ چهره وی مثبت یا منفی است؟ (در بعضی روایات آمده که شعیب با گروه مخالف است.) روایاتی که در مورد شعیب وارد شده در کتب ما آمده و یا در کتب عامه هم آمده است؟ ما برای بررسی موضوع شعیب، متن و سند روایات را بررسی می کنیم. ابتدا به بررسی روایاتی که از ائمه صلوات الله علیهم اجمعین و یا در کتب خاصه وارد شده، می پردازیم.

اولین روایت:

«وروى حذلم بن بشير (قال) قلت لعلی بن الحسین صف لی خروج المهدي وعرفنی دلائله وعلاماته، فقال عليه السلام: یكون قبل خروجه خروج رجل یقال له: عوف

محور اول: کتاب حافظ رجب بُرسی

محور دوم: مدرک کتاب حافظ برسی، کتاب مجموع الرائق است، مولف این کتاب چه کسی است و چقدر اعتبار دارد؟ چون برسی خطبه را از مجموع الرائق نقل می کند.

محور سوم: این خطبه چقدر اعتبار دارد و نظر علمای ما نسبت به این خطبه چگونه است؟

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

عجائب وأى عجائب إذا أنارت النار ببصرى، وظهرت الراية العثمانية بوادى سوداء، واضطربت البصرة وغلب بعضهم بعضا، وصبا كل قوم إلى قوم، وتحركت عساكر خراسان، ونبع شعيب بن صالح التميمي من بطن الطالقان...»^۱

ای جابر [عبدالله انصاری] هنگامی که ناقوس به صدا آمد و کابوس جامعه را فرا گرفته و پوشانید و جاموس سخن گفت، هنگامی که این سه علامت (ناقوس و کابوس و جاموس) پدیدار شد، منتظر عجائب باشید، و چه عجائبی است وقتی که آتشی بصری (اطراف دمشق است و جایی که جریان راهب با پیامبر ﷺ اتفاق افتاد و الان هم در سوریه چنین مکانی موجود است) را روشن کند و پرچم های عثمانی در وادی سوداء ظاهر گردد و بصره آشوب می شود و بعضی بر بعضی پیروز می شوند و هر قومی به قوم دیگر یورش می برند (اکنون وهابیت وحشی به پیروان مکتب اهل بیت [بحرین] حمله کرده و جاهلیت قرون وسطی را تکرار می کنند و متاسفانه بعضی کشورها هم نیرو می فرستند) و به سفاکان و حسنی کمک می کنند و نیروهای خراسان به حرکت در می آیند و شعیب بن صالح هم از مرکز طالقان (اطراف تهران) قیام می کند. إن شاء الله در جلسه آینده، ادامه روایت و بحث را بر حول سه محور دنبال می کنیم:

→

و باقی آن خورده می شود، و اگر روغن مایع باشد، همه آن دور ریخته می شود. قال ابن الأثیر: قاله الخطابی، قال: و قال الزمخشري الجُمسُ، بالفتح، الجامد، و بالضم: جمع جُمسة، و هی البُسرة التي أُرطبت كلها و هی صُلْبَةٌ لم تنهضم بَعْدُ (جُمس آن خرمائی است که نرم شده است هرچند اصل آن سخت و محکم غیر قابل هضم است) (لسان العرب، ج ۶، ص ۴۲)

۱. معجم أحاديث الإمام المهدي ﷺ، ج ۴، ص ۳۴ / مشارق البرسی، ص ۱۶۶ - ۱۷۰

السلمى بأرض الجزيرة، ويكون مأواه بتكريت، وقتله بمسجد دمشق، ثم يكون خروج شعيب بن صالح من سمرقند، ثم يخرج السفيناني الملعون من الوادى اليابس وهو من ولد عتبة بن أبي سفيان، فإذا ظهر السفيناني اختفى المهدي ثم يخرج بعد ذلك^۱

شیخ الطائفه در کتاب غیبت، از حذلم بن بشیر روایت کرده که گفت به حضرت امام زین العابدین علیه السلام عرض کردم: آمدن مهدی و نشانه ها و علائم او را برای من بیان فرمائید تا بدانم چه وقت ظهور میکند، فرمود: پیش از آمدن او، مردی بنام عوف سلمی از جزیره خروج میکند، او در تکریت سکونت دارد (بعضی او را بر صدام، طاغوت بغداد تطبیق داده اند،

و در مسجد دمشق کشته می شود (پس نمی توان گفت مراد صدام است؟ چون که صدام در بغداد کشته شد) آنگاه شعیب بن صالح از سمرقند خروج میکند و سپس سفینانی ملعون (سفینانی از بنی امیه و از شجره ملعونه است) از بیابان یابس می آید. سفینانی از اولاد عتبه بن ابی سفیان است (در بعضی روایات آمده از فرزندان یزید بن ابی سفیان که برادر معاویه است)

وقتی او خروج میکند مهدی پنهان می شود و بعد از آن قیام میکند. (طبق این نص و ظاهر عبارت این است که گویا سفینانی غالب می شود ولی مهدی علیه السلام که ما در انتظارش هستیم مغلوب سفینانی نمی شود مگر اینکه بگوییم

۱. معجم أحاديث الإمام المهدي ﷺ، ج ۴، ص ۴۹۵ / غيبة الطوسي، ص ۴۴۳؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۵، ۲۰، ج ۶۱؛ منتخب الأنوار المضيئة، ص ۳۱، ف ۳؛ إثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۷، ب ۳۴، ف ۶، ج ۵؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۳، ب ۲۵، ج ۶۵؛ بشارة الاسلام، ص ۸۳، ب ۵

این قضیه اقترا نیه است یعنی مقارن خروج سفیانی این امر اتفاق می افتد چون در روایات داریم که آن حضرت در هنگام ظهور از اصحاب خاص خودش، چندین بار مخفی می شوند و هر دفعه عده ای حضرت را یافته و به او ملحق می شوند، شاید از این باب باشد)

توضیح متن روایت:

۱ - ظاهر روایت این است که یکی از علائم ظهور، خروج شعیب بن صالح از سمرقند است ولی در روایت نیامده که این خروج از نشانه های حتمی است یا غیر حتمی.

۲- در این روایت به مثبت یا منفی بودن چهره شعیب اشاره ای نشده است، (شاید بتوان به قرینه ملعون بودن سفیانی که امام علیه السلام برای او به کار می برد استفاده مثبت بودن چهره شعیب کرد).

۳ - در متن اولیه کزیت آمده ولی در نقل های بعد مثل خرائج (که من در ضبط و دقت نقل این کتاب تامل دارم) و منتخب الأنوار المضية و إثبات الهداء، تکریت نقل شده است.

۴ - ارض جزیره در روایت: ما چند جزیره داریم، ظاهراً در این جا مراد اطراف موصل است (مراجعه کنید به معجم البلدان حموی). پس تکریت صحیح است.

مصادر روایت:

اولین منبعی که این روایت را نقل می کند شیخ الطائفه، مرحوم طوسی در

مطلبی است که در روایات اهل بیت (با قطع نظر از سند) بیان شده هر چند تفصیلات و ویژگیهای دیگر شعیب قابل اثبات نمی باشد.

روایت دوازدهم:

« مشارق البرسی مرسلًا، قال (ومن خطبة له عليه السلام تسمى التطنجية، ظاهرها أنيق، وباطنها عميق، فليحذر قارئها من سوء ظنه، فإن فيها من تنزيه الخالق ما لا يطيقه أحد من الخلائق، خطبها أمير المؤمنين عليه السلام بين الكوفة والمدينة، فقال: (خطبه اميرالمؤمنين که تطنجيه ناميده می شود، ظاهر خطبه محکم و باطنش ژرف و عمیق است، پس باید که خواننده این خطبه از سوء ظن نسبت به صدور خطبه از امام علیه السلام بر حذر باشد، چون در این خطبه توصیف و تنزیه خالق به گونه ای است که کسی را توان چنین تنزیهی نیست، حضرت این خطبه را بین کوفه و مدینه [پس از قتل عمار و اویس قرنی، ج ۲، ص ۳۵] فرموده اند،) بُرسي اوائل خطبه را ذکر نکرده و از این جا شروع می کند که: یا جابر إذا صاح الناقوس^۱، وکبس الکابوس^۲، و تکلم الجاموس^۳، فعند ذلك

۱. الناقوس: مضراب النصارى الذى يضربونه لأوقات الصلاة، (لسان العرب، ج ۶ ص ۲۴۰)
۲. و كَبَسَ المرأةُ: نكحها مرة. و كَابُوسٌ: اسم يَكُونُ به عن النكاح. و الكابُوسُ: ما يقع على النائم بالليل، و يقال: هو مقدّمة الصَّرَعِ؛ قال بعض اللغويين: و لا أحسبه عربياً إنما هو النيدلان، و هو الباروك و الجاثوم (لسان العرب، ج ۶، ص ۱۹۲)
۳. جَمَسَ و جَمَدَ بمعنى واحد و به معنای سخت و محکم و غیر قابل هضم است. و سئل عمر، رضى الله عنه، عن فأرة وقعت فى سمن، فقال: إن كان جامساً ألقى ما حوله و أكل، و إن كان مائعاً أريقَ كله... (جمس و جمد به معنای یکسان است یعنی جامد بودن، از عمر در مورد موشی که در روغن افتاد سوال شد، گفت: اگر روغن جامد [جامس] باشد اطاف آن دور ریخته می شود

تابعین و طبقه سوم بعد از کبار تابعین^۱ است) اهل سنت در مورد شریح گفته اند که وی از ابودرداء صحابی و هیچ یک از صحابه مطلبی نقل نکرده است. «محمد بن عوف فقیل له: هل سمع شریح بن عبید من أبی الدرداء؟ فقال: لا، فقیل له: فهل سمع من أحد من أصحاب رسول الله، صلى الله عليه وسلم؟ فقال: ما أظن ذلك لأنه لا يقول في شيء سمعت»^۲

پیامبر اکرم اوائل یازده هجری رحلت کرده اند و شریح اوائل قرن دوم است، آیا شریح می تواند از پیامبر ﷺ نقل کند؟ طبق نقل خود اهل سنت، شریح از صحابه هم نقل نکرده، ضمن این که سخن را به پیامبر ﷺ استناد نداده اند، و اگر سخن از پیامبر ﷺ باشد، دو واسطه حذف شده و روایت مرسل می شود و طبق مبنای خود اهل سنت این روایت مشکل دارد.

نتیجه گیری روایت:

اولا: روایت به پیامبر ﷺ اسناد داده نشده است. ثانيا: به فرض استناد به پیامبر ﷺ، چندین واسطه حذف شده، پس روایت مرسل است. ثالثا: روایت در هیچ یک از منابع متقدم و متاخر شیعی نیامده است. رابعا: ناقل روایت ابن حماد است که مولفا و مولفا مشکل دارد.

از مجموع این یازده روایات به این نتیجه می رسیم که شخصی به نام شعیب بن صالح وجود دارد و یکی از علائم ظهور امام زمان عجل الله است. اصل شعیب

۱. تقریب التذہیب، ج ۱، المقدمة.

۲. معجم البلدان، حموی، ج ۵، ص ۱۷۴.

کتاب الغیبه ص ۴۴۳ است^۱.

بعد از ایشان خرائج و جرائح راوندی (ج ۳ ص ۱۱۵۵ ب ۲۰ > ۶۱) شبیه نقل شیخ طوسی بیان می کند هر چند طبق روال خرائج، روایت را به صورت مرسل نقل می کند و در نص خرائج به جای کریت، لفظ تکریت آمده است. مدرک سوم همان نص شیخ طوسی است که مرحوم نیلی در منتخب الأنوار المزیئه: (ص ۳۱ ف ۳ عن الراوندی، وفيه.. ومأواه تکریت.. أخذ فی المهد) روایت را نقل کرده است. مدرک چهارم، مرحوم حر عاملی در إثبات الهداء: (ج ۳ ص ۷۲۷ ب ۳۴ ف ۶ > ۵۲ عن غیبه الطوسی، وفي سنده جذام بن بشیر] هر چند مقتضای دقت و ضبط همان بیان شیخ طوسی است [وفیه.. ومأواه تکریت) است. مرحوم مجلسی هم در بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۱۳ ب ۲۵ > ۶۵ و بشاره الاسلام (ص ۸۳ ب ۵) از غیبه طوسی نقل می کنند.

سند روایت:

پس به این روایت توجه چندانی نشده، و فقط همین چند مدرک روایت را نقل کرده اند، اگر شیخ طوسی هم این روایت را با سند نقل کرده باشد، باز مشکل در حدلم است، نامی از حدلم بن بشیر در هیچ یک از منابع رجالی ما نیامده است، فقط فرزند مرحوم مامقانی در تعلیقه بر تنقیح المقال، نام ایشان را

۱. در سفری که به نجف اشرف داشتم، بعد از زیارت امیرالمومنین (ع) به زیارت قبر شیخ طوسی رفتم و به نیابت از همه شما شاگردان مکتب امام صادق (ع)، و کسانی که سرفره این بزرگوار نشستند، زیارت و قرائت فاتحه نمودم.

می‌آورد و می‌فرمایند: حذلم موضوعاً (نمی‌دانیم که حذلم و یا جذلم و یا جذام است) و حکماً (شخصیت ایشان) مجهول است.^۱

نتیجه گیری:

روایت از نظر سند، مشکل دارد و از لحاظ دلالت، حد دلالتش این است که خروج شعیب از سمرقند از علائم ظهور حضرت مهدی علیه السلام (البته نه از علائم قطعی و حتمی) است. دلالتی بر مثبت بودن چهره شعیب در این روایت نمی‌باشد.

روایت دوم:

«حدثنا سعيد أبو عثمان، عن جابر (جابر بن عبدالله انصاری یا جابر جعفی؟) ظاهراً جابر جعفی است، هر کدام که باشد از نظر بنده مشکلی ندارد هر چند که بعضی در جابر جعفی تاملی کرده اند.) عن أبي جعفر قال: بیث السفیانی جنوده فی الآفاق بعد دخوله الکوفه و بغداد (سفیانی بعد از تصرف کوفه و بغداد، لشکریانش را به شرق و غرب گسیل می‌دهد، حدود فعالیت سفیانی چقدر است؟ طبق این روایت محدوده فعالیت او شرق و غرب عالم است ولی طبق روایات دیگر حدود فعالیت او محدود به شام و عراق و بخش جنوبی ایران و حجاز است.) فیبلغه فزعه من وراء النهر من أهل خراسان (پس به سفیانی خبر می‌رسد که گروهی از وراء النهر از خراسان به سوی او لشکر

۱. کسی که امام سجاد به او فرمود: «وارد مدینه شود و شهادت ابا عبد الله علیه السلام را اعلان نما» او بشیر بن جذلم است. (هرچند نزد مشهور خطباء عرب جذلم است.

قیام می‌کند، برادر پدری امام زمان است، پس طبق این نقل امام برادری دارد که او هم عمرش طولانی بوده است، البته این مطالب قابل قبول نیست، یکی از جهات رد قضیه ابن مهزیار از طرف شخصیت هائی مثل تستری این است که صحبت از برادر امام زمان علیه السلام می‌کند، در حالی که برای ما معهود نیست که امام عسکری علیه السلام فرزندی غیر از امام زمان علیه السلام داشته است) وقال بعضهم هو ابن عمه (وبعضی گفته اند که خراسانی پسر عم امام است) وقال بعضهم إنه لا يموت ولكنه بعد الهزيمة يخرج إلى مكة فإذا ظهر المهدي خرج (و بعضی گفته اند که خراسانی هم عمر طولانی دارد و بعد از شکست از سفیانی به سوی مکه می‌رود و پس از ظهور امام مهدی خروج می‌کند، یعنی سرزمین مکه برای خراسانی امن است، در حالی که اولین درگیری امام علیه السلام با خود اهل مکه است، این مطالب با هیچ روایتی قابل تطبیق نیست، ضمن این که سیوطی بعد از ۹۰۰ سال از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این روایت را نقل می‌کند) منابع بعدی، القول المختصر (ص ۲۲ ب ۳ - ۲۰) و برهان متقی (ص ۱۲۱ ب ۴ ف ۲ - ۲۶) و فرائد فوائد الفكر (ص ۱۸ ب ۵) می‌باشند.

ابن حماد طریق سند روایت را این گونه بیان می‌دارد: ابن حماد: حدثنا محمد بن عبد الله التيهرتي، عن معاوية بن صالح، عن شريح بن عبيد و راشد بن سعد و ضمرة بن حبيب و مشايخهم قالوا: ولم يسند إلى النبي صلی الله علیه و آله و سلم، ما مشايخ را نمی‌شناسیم و معاویه بن صالح که از سه نفر نقل می‌کند، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت نمی‌دهند. از میان افراد این سند علی سبیل مثال به شریح بن عبید مراجعه کنید، شریح از نظر اهل سنت در طبقه سوم است. (طبقه اول صحابه، طبقه دوم کبار

حد دلالت روایت:

شعیب بن صالح و خراسانی هر دو فرار می‌کنند، پس شعیب جز یک درگیری که آن هم بالاخره به شکست منتهی می‌شود، نقش دیگری در دوران غیبت ندارد و اگر نقشی را هم ایفا کند، در زمان ظهور امام علیه السلام است، زمانی که امام علیه السلام از مکه ظهور می‌کند و سپس به عراق می‌آید و حکومتش در عراق تثبیت می‌شود، سپس به قصد شام حرکت می‌کند (اگر حرکت به سوی شام در روایات ما باشد) در این هنگام، شعیب منزلگاه امام را آماده می‌کند، ضمن این که مشخصات روایت در مورد شعیب با مشخصات وی در روایات دیگر متفاوت است.

سند روایت:

این روایت در منابع شیعی، حتی ملاحم ابن طاووس نیامده است. ملحقات احقاق الحق مرحوم نجفی (ج ۲۷، ص ۵۲۱) بر طبق روش و مبنایش در این کتاب (بیان مطالب اهل سنت در مورد اهل بیت بدون ارزیابی و بررسی موضوعات، که در واقع فقط در صدد جمع آوری مطالب بوده اند) روایت مذکور را از ابن حماد و عقد الدرر و برهان متقی هندی، نقل کرده است.

اولین منبع اهل سنت که این روایت را نقل کرده است، فتن ابن حماد است و ما بارها گفته ایم که ابن حماد و کتابش نزد ما اعتباری ندارد و نزد عامه هم کتابش، اعتباری ندارد. بعد از ابن حماد، عقد الدرر (ص ۱۲۸، ب ۵) و عرف الوردی سیوطی (ج ۲ ص ۷۰) از ابن حماد نقل کرده اند، سیوطی بیان اضافی دارد: قال الولید: بلغنی أن هذا الهاشمی أخو المهدي لأبيه (هاشمی خراسانی که

کشی می‌کنند) فيقتل أهل المشرق عليهم قتلا ويذهب جهم فإذا بلغه ذلك بعث جيشا عظيما إلى إصطخر (مسجد سلیمان) عليهم رجل من بني أمية (پس اهل مشرق با آن ها مقاتله می‌کنند و... پس هنگامی که سفیانی این خبر را می‌فهمد، لشکر بزرگی به اصطخر می‌فرستد که فرمانده این نیروها فردی از بنی امیه است) فتكون لهم وقعة بقومش ووقعة بدولات الری، ووقعة بتخوم زرع (پس درگیری این ها در محورهای شهر قومش و دولات ری و تخوم زرع رخ می‌دهد) فعند ذلك يأمر السفیانی بقتل أهل الكوفة وأهل المدينة (در این هنگام سفیانی دستور به کشتن اهل کوفه و مدینه می‌دهد) وعند ذلك تقبل الرايات السود من خراسان على جميع الناس (در این هنگام پرچم های سیاه از خراسان بر همه مردم برافراشته می‌شود، یعنی امید و فرجی خواهد بود. روایت از امام باقر علیه السلام است و قضیه ابو مسلم خراسانی در زمان امام صادق علیه السلام بود بنابراین هیچ بعید نیست که روایت اشاره به آن جریان داشته باشد.) شاب من بنی هاشم بكفه الیمنی خال (فرمانده این گروه خراسانی، جوانی از بنی هاشم است که در کف دست راستش، خال است هر چند بعضی متاسفانه عبارت را خلل بیان می‌دارند) یسهل الله أمره وطریقه (خداوند کار و مسیرش را آسان می‌کند) ثم تكون له وقعة بتخوم خراسان (برای وی جنگی در اعماق خراسان شاید صورت می‌گیرد، اعماق خراسان همان صحرای طبس است که به یزد منتهی می‌شود.) ویسیر الهاشمی فی طریق الری (و سپس این جوان هاشمی به طرف تهران می‌آید)

فیسرح رجلا من بنی تمیم من الموالی یقال له شعیب بن صالح إلى إصطخر إلى

الأُموی (پس ایشان مردی از بنی تمیم از موالی [غیر عرب] بنام شعیب بن صالح را به منطقه اصطخر به سوی امویین روانه می‌سازد) فیلتقی هو والمهدی والهاشمی بیضاء اصطخر (پس شعیب و حضرت مهدی علیه السلام و جوان هاشمی در بیضا اصطخر تجمع می‌کنند) فتکون بینهما ملحمة عظيمة حتی تطأ الخیل الدماء إلی أرساغها (پس بین این دو گروه جنگ بزرگی روی می‌دهد، آن چنان که پای اسبان (رصغ: حدفاصل بین پا و ساق پا) در خون می‌نشیند) ثم تأتیه جنود من سجستان عظيمة علیهم رجل من بنی عدی فیظهر الله أنصاره و جنوده (سپس لشکری از سیستان به فرماندهی مردی از بنی عدی برای مقابله می‌رسد که خداوند یاران و سربازانش را یاری و غالب می‌سازد.) ثم تکون وقعة بالمدائن بعد وقعتی الری، وفی عاقر قوفا وقعة صیلمیة یخبر عنها کل ناج. ثم یکون بعدها ذیح عظیم ببابل، ووقعة، فی أرض من أرض نصیبین، ثم یرج علی الأخوص قوم من سوادهم، وهم العصب، عامتهم من الکوفة والبصرة حتی یستنقذوا ما فی یدیه من سبی کوفان^۱ «إن شاء الله روایت را در جلسه بعد دنبال می‌کنیم.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

۱. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۲، ص ۴۹۴ / ابن حماد، ص ۸۶ / عرف السیوطی، الحاوی، ج ۲، ص ۶۹ از ابن حماد، به تفاوتی / برهان متقی، ص ۱۲۰، ب ۴، ف ۲، ح ۲۵، از عرف سیوطی. و فیه.. بعث السفیانی.. أرض خراسان.. بتونس (بعضی از فضلالی معاصر به این روایت استناد می‌کنند و تفصیلات شعیب بن صالح را به استناد این روایت بیان می‌کنند).

منزله، إذا بلغه خروجه إلی الشام^۱»

سفیانی نیروهای سواره نظام و پیاده خود را گسیل می‌دارد پس همه شرق سرزمین خراسان و سرزمین فارس (بعضی شیراز و اطراف آن) را اشغال می‌کند، پس مردم مشرق در مقابل آن ها قیام می‌کنند و بین آن ها درگیری های پی در پی در نقاط مختلف رخ می‌دهد، پس هنگامی که جنگ بین این دو گروه طولانی می‌شود [مردم مشرق] با مردی از بنی هاشم بیعت می‌کنند [به عنوان فرمانده] آن ها در آن روز در اخر شرق هستند، پس با مردم خراسان در پیشاپیش آن ها مردی از بنی تمیم، هم پیمان بنی تمیم (عرب نیست و معمولاً به ایرانی ها مولی می‌گویند، در بعضی نصوص آمده است که از بنی تمیم است) زرد رنگ و محاسن کمی دارد، وی با پنج هزار نیرو به سوی خراسانی خارج می‌شود و با او بیعت می‌کند، خراسانی هم او را از پیش قراولان لشکر قرار می‌دهد، اگر در برابر او [مرد تمیمی] کوهها بایستند، متلاشی می‌کند، او با لشکر سفیانی روبرو می‌شود و شکست سختی به آن ها داده و کشته های زیادی از لشکر سفیانی به جا می‌گذارد، [پس از این شکست] دوباره لشکر سفیانی حمله کرده و [این دفعه] لشکر سفیانی پیروز می‌شود. [در این هنگام] سید هاشمی فرار می‌کند و شعیب بن صالح هم فرار کرده و مخفیانه رهسپار بیت المقدس شده و در آن جا زمینه ظهور حضرت مهدی علیه السلام در منزلگاهش را فراهم می‌کند، زمانی که اطلاع پیدا می‌کند که امام علیه السلام قصد خروج به شام را دارد.

۱. معجم الاحادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۲

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زمانناروحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

موضوع بحث ما بررسى نصوص و آثار و روايات شعيب بن صالح است. در جلسات قبل ده روايت را بررسى كرديم (بعضى از متن ها روايت نيست، بلكه گفته بعضى از صحابه و يا تابعان و يا بعضى از علماء است و به اصطلاح اثرى است كه به پيامبر ﷺ اسناد داده نشده است، بنا بر اين تعبير روايت مسامحه است) اكنون روايت بعدى را ارزىابى مى كنيم.

روایت یازدهم:

«ابن حماد: حدثنا محمد بن عبد الله التيهرتي، عن معاوية بن صالح، عن شريح بن عبيد وراشد بن سعد وضمرة بن حبيب ومشايخهم قالوا: ولم يسندنا إلى النبي ﷺ، يبعث السفيناني خيله وجنوده، فيبلغ عامه الشرق من أرض خراسان وأرض فارس فيثور بهم أهل المشرق فيقاتلونهم، ويكون بينهم وقعات في غير موضع، فإذا طال عليهم قتالهم إياه بايعوا رجلا من بنى هاشم، وهم يومئذ في آخر الشرق فيخرج بأهل خراسان على مقدمته رجل من بنى تميم. مولى لهم، أصفر، قليل اللحية، يخرج إليه في خمسة آلاف إذا بلغه خروجه فيبايعه فيصيره على مقدمته، لو استقبله الجبال الرواسي لهداها، فيلتقى هو وخيل السفيناني فيهمهم ويقتل منهم مقتله عظيمة، ثم تكون الغلبة للسفيناني، ويهرب الهاشمي، ويخرج شعيب بن صالح مختفيا إلى بيت المقدس يوطئ للمهدى

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زمانناروحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

سخن پيرامون بررسى روايات شعيب بن صالح است، ظاهرا در كتب اربعه كه بالغ بر ۳۰۰ روايت در باب مهدويت آمده، از شعيب بن صالح سخنى به ميان نيامده است هر چند در كتب ديگر ما بحث شعيب بن صالح مطرح شده است. در سير بحث پيرامون شعيب، ابتدا به بررسى روايات خاصه كه از ائمه طاهرين «صلوات الله عليهم اجمعين» وارد شده، پرداختيم. روايت دومى كه در جلسه قبل آن را بيان كرديم، از امام باقر عليه السلام نقل شده است، روايت مفصلى است كه تفصيلات شعيب بن صالح را بيان مى كند و شايد اين روايت از مفصل ترين روايات شعيب بن صالح باشد. اكنون منابعى كه روايت را نقل کرده اند، بيان مى كنيم:

مصادر روایت:

اولين كسى كه روايت را نقل مى كند، ابن حماد در كتاب فتن (ج ۱ ص ۳۱۶) مى باشد كه طريق روايت را اين گونه نقل مى كند: حدثنا سعيد أبو عثمان، عن جابر، عن أبي جعفر قال: بارها گفته ايم كه ابن حماد از نظر شيعه مولفا و مولفا مشكل دارد و از نظر عامه هم مولفا (كتاب) مشكل دارد. بعد از ابن حماد، عرف الوردى سيوطى (ج ۲ ص ۶۹) از ابن حماد با تفاوتى نقل مى كند. متقى هندی هم در برهان [۳۰۰] روايت راجع به حضرت مهدى عليه السلام دارد، با نگاه

به مقدمه این کتاب می‌توان فهمید که کتاب وی تنظیم شده عرف سیوطی است [از عرف الوردی سیوطی (ص ۱۲۰ ب ۴ ف ۲ ح ۲۵ و فیه.. بعث السفیانی.. أرض خراسان.. بتونس) نقل می‌کند و بعد از اوهم فوائد الفکر مرعی حنبلی (متوفی قرن ۱۱) این روایت را می‌آورد.

اما از شیعه، کسی این روایت را نقل نکرده است. (مرحوم آقای نجفی در جلد ۲۹ ملحقات احقاق الحق همین متن را از فتن ابن حماد نقل می‌کند.)

نتیجه روایت:

آیا ما می‌توانیم به این روایت اعتماد کنیم در حالی که هیچ منبع شیعی حتی سید ابن طاووس (کتاب ملاحمش بر محور سه کتاب، که یکی از آن‌ها کتاب فتن ابن حماد است) آن را نیاورده است، عدم ذکر علما در منابع شان به معنای ندیدن روایت نیست بلکه اعراض و عدم اعتمادشان به این گونه روایات است. اعتماد به روایت مذکور در صورتی است که آن را کنار روایات دیگر گذاشته تا توا تر یا استفاضه به دست آید و اصل شعیب بن صالح یکی از علائم ظهور شود. (اگر روایت متعدد داشته باشد در حالی که ما هنوز به استقصا و عرضه و نقد تمامی روایات پرداخته ایم.)

روایت سوم:

«أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاعِ أَنَّهُ قَالَ قَبْلَ

اگر یک نفر معلوم از کسی نقل کند، آن شخص از جهالت وصفی و عینی بیرون می‌آید، مبنای ابن حبان را هیچ یک از اهل سنت قبول ندارد، بنابراین از نظر اهل سنت هم، روایت به خاطر وجود سفیان کعبی بر مبنای عامه مشکل دارد ضمن این که روایت به پیامبر ﷺ هم منتهی نمی‌شود.

اما از شیعه، حتی ابن طاووس هم، این روایت را نقل نکرده است، ولی ملحقات احقاق الحق مرحوم نجفی طبق مبنای در کتابش (هرمطلبی نسبت به اهل بیت در کتب اهل سنت است، ایشان نقل می‌کند) روایت را آورده است. اصل روایت را هم از ابن حماد نقل می‌کند که مؤلفا و مؤلفا مشکل دارد.

حد دلالت روایت:

شعیب یکی از فرماندهان و پرچمداران لشکر حضرت مهدی ﷺ است که کم سال و محاسن کم و قدرت توان زیادی دارد، ولی بیش از این ویژگیها (قبل از ظهور امام قیام می‌کند و یا بعد از ظهور؟ و یا خصوصیات دیگر...) از این روایت استفاده نمی‌شود.

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب

العالمین

روایت دهم:

«ابن حماد: حدثنا الوليد ورشدین، عن ابن لهيعة، عن كعب بن علقمة، عن سفیان الكعبي قال: ولم يسند إلى النبي صلى الله عليه وآله وقال: يخرج علي لواء المهدي غلام حديث السن، خفيف اللحية، أصفر، لو قاتل الجبال لهزها حتى ينزل إيليا^۱» (نوجوانی با محاسن کم و زرد رنگ در زیر پرچم مهدی عليه السلام قیام می کند که اگر با کوهها قتال کند آنها را می لغزند تا این که در ایلیا (بیت المقدس) وارد شود.

این متن، روایت نیست بلکه نقل از سفیان کعبی است. سفیان کعبی کسی است که فقط ابن حبان در کتابش نامی از وی برده است. وی نزد خود اهل سنت هم مجهول است (مجهول العین و الوصف) مبنای ابن حبان این است که

→

یافت. (مرو دشت تا شیراز فاصله زیادی است در حالیکه ایشان می گوید ۶ کیلومتر است) و قومس معرب کومس سرزمینی پهناور در دامنه رشته های البرز می باشد و دامغان میان ری و نیشابور در این مناطق است. دولاب (که بنده عرض کردم دولات است نه دولاب) نام روستائی در شمال شرقی ری بود و اکنون منطقه ای در جنوب شرقی تهران است، زرنج معرب زرنک، شهری باستانی و پایتخت قدیم سیستان بوده است ویرانه های آن در جلگه ای در اطراف دریاچه هامون باقی مانده است، هم اکنون شهری به نام زرنک در کنار مرزهای شرقی ایران قرار دارد که مرکز ولایت نیمروز در افغانستان است (شکرالله سعیکم)

استاد: نکته ای که باید به آن توجه کنید این است که چون این روایات در آن زمان ها بوده لذا باید به معاجم قدیمی که نزدیک تر به زمان روایات بوده اند (مثل ابن خردابه، مختصر البلدان و...) مراجعه شود، بنابراین تطبیقات آن معاجم بر شهرها و مکان ها دقیق است (محور این معاجم است)

۱. معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۲، ص ۲۲۶.

هَذَا الْأَمْرِ السُّفْيَانِيُّ وَالْيَمَانِيُّ وَالْمُرَوَّانِيُّ وَشُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ فَكَيْفَ يَقُولُ هَذَا هَذَا^۱»

از بزنتی از حضرت امام رضا عليه السلام روایت میکند که فرمود: پیش از ظهور قائم، سفیانی و یمنی و مروانی و شعیب بن صالح می آیند. پس اینها چه میگویند؟

در نقل اثبات الهداة، به جای مروانی، دوانی و به جای فَكَيْفَ يَقُولُ هَذَا هَذَا، عبارت كَفَّ يَقُولُ هَذَا هَذَا یعنی دستی بیرون آمده و چنین می گوید، بنده اعتمادم در تفاوت عبارت بین اثبات الهداة و منابع اصلی، بر منابع اصلی است و آن را مقدم می دارم. مرحوم حرعاملی بسیار پرکاربود خصوصاً نسبت به اثبات الهداة هزاران سند و کتاب را مطالعه کردند و از طرفی مرجع وقت هم بودند و کارهای دیگری هم داشتند لذا اگر تعارضی (بین متن اثبات الهداة و منابع اصلی دیگر) به میان آمد، منابع دیگر مقدم می شود (به علت مشغله بسیار مرحوم حرعاملی، احتمال سهو قلم شان چه بسا بیشتر باشد)

توضیح:

اگر «هذا الامر» را اشاره به ظهور امام زمان عليه السلام بدانیم، روایت اشاره دارد به این که شعیب بن صالح مثل سفیانی یکی از نشانه های ظهور امام زمان عليه السلام است، ولی آیا از نشانه های حتمی است؟ از روایت چنین برداشتی نمی توان کرد همان گونه که محتوم بودن سفیانی و یمانی از این روایت استفاده نمی شود مگر این که ما حتمیت سفیانی و یمانی را از روایات دیگر درست کنیم و از

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۲۵۳، باب ۱۴. مقایسه شود ج ۲، ص ۵۹ از بحار از دلائل الامامة.

قرینه و وحدت سیاق برای اثبات این مطلب استفاده کنیم.

حد دلالت روایت:

شعیب یکی از علائم ظهور است ولی داشتن چهره مثبت، و یا به عنوان فرمانده بودن، و محل خروج او، از این روایت استفاده نمی‌شود.

مدرک روایت:

اولین منبع روایت، کتاب شریف الغیبة نعمانی (ص ۲۵۳ باب ۱۴ ح ۱۲) است.

سند روایت:

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ (بحثی در جلالت ایشان نمی‌باشد و خود نعمانی بدون واسطه از ابن همام نقل می‌کند) قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ (احمد بن محمد هم مشکلی ندارد) عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع:

اما سند روایت با توجه به دو نفر: یکی عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ و دیگری جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ، (اگر سند روایت مورد اشکال باشد، لطمه‌ای به بحث نمی‌زند چون حد دلالت روایت، وجود شخصی به نام شعیب بن صالح است و ما با منضم کردن روایات دیگر این مقدار را قبول می‌کنیم)

مرحوم خوئی در مورد علی بن عاصم می‌فرماید:

علیه وآله وسلم): أفتان أنت يا معاذ؟ اقرأ: سبح اسم...^۱ (و سنن ابی داوود روایت کرده که معاذ امام جماعت بود و درجماعت سوره بقره را خواند، یکی از مأمومین خسته نمازش را فرادا کرد و سپس خدمت پیامبر ﷺ رسید و از معاذ به خاطر این کارش شکایت کرد، پیامبر ﷺ معاذ را مواخذه کرد و فرمود: مسبحات را در نماز بخوان)

نتیجه روایت:

معاذ بن جبل از نظر ما مشکل دارد و ما نمی‌توانیم به روایات معاذ اعتماد کنیم مگر این که اقاریر و فضایل باشد و از طرفی کتابی هم (فتن سلیلی) که این روایت را نقل کرده است، مورد اعتماد نیست.

حد دلالت روایت:

محتوای روایت این است که شعیب بعد از سفیانی و مقارن با ظهور امام زمان ﷺ خروج می‌کند و در مکه با حضرت بیعت کرده و دارای چهره مثبتی است.^۲

۱. قاموس الرجال - شیخ محمد تقی تستری، ج ۱۰، ص ۹۸ - ۹۹
۲. یکی از فضیلتی حاضر در مجلس، تحقیقی در مورد تطبیق اسم امکانه ای که در روایات آمده است، انجام داده اند که ضمن تقدیر از ایشان، کلام وی را نقل می‌کنیم: در کتب معاجم شاید ما بیشتر از ۲۵ جزیره داشته باشیم ولی ظاهرا اگر جزیره بدون قرینه بیاید بخش شمالی سرزمین بین النهرین که همین شمال عراق است را شامل می‌شود (مناطق تکریت) طبق تتبع ایشان (هرچند طبق نظر بنده، اصطخر همان مسجد سلیمان است). اصطخر شهری باستانی و بسیار بزرگ در ۱۲ فرسخی شمال شرقی شیراز (۶ کیلومتری تخت جمشید) که پس از قرن ۴ ه.ق با رشد شیراز از رونق افتاد و امروزه تنها می‌توان خرابه های اصطخر را در منطقه مرودشت

بدهد) وأقول: لم يبعثه النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) لأكل مال الله ولا أجازه في التجارة به (مرحوم تستری می فرماید: پیامبر ﷺ او را برای خوردن مال خداوند نفرستاده و به او اجازه تجارت در اموال الهی [به نفع خودش] را نداده بود.

وفيه أيضا: قال النبي ﷺ لمعاذ حين وجهه إلى اليمن بم تقضى؟ قال: بما في كتاب الله، قال: فإن لم تجد؟ قال: بما في سنة رسول الله، قال: فإن لم تجد؟ قال: أجتهد رأيي (ودر استيعاب نقل شده است [متأسفانه این مطلب در بعضی از کتب ما هم آمده است] که پیامبر ﷺ هنگام فرستادن معاذ به جبل از وی پرسید: چگونه قضاوت می کنی؟ معاذ گفت: بر طبق کتاب خدا قضاوت می کنم، پیامبر ﷺ: اگر [حکم] در کتاب خدا نبود، معاذ: بر طبق سنت رسول خدا ﷺ، پیامبر ﷺ: اگر در سنت نبود؟، معاذ: بر طبق نظر خودم عمل می کنم) فقال النبي ﷺ: الحمد لله الذي وفق رسول رسول الله لما يحب رسول الله (پس پیامبر ﷺ فرمود: سپاس خدا ی را که فرستاده رسول خدا را به آن چه رسول خدا، دوست می دارد، تایید و موفق گرداند)

تستری می فرماید: وهو أيضا من أخبارهم الموضوعه [تستری] این روایت هم از روایات موضوعه و دروغ است]

وروی سنن أبی داود: أنه أمّ قومه فقراً البقرة، فاعتزل أحدهم فصلی لنفسه، ثم جاء إلى النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) فشكاه، فقال له النبي (صلى الله

«أقول: لا ريب في جلالة الرجل إلا أنه لم تثبت وثاقته»^۱ (شکی در جلالت ایشان نمی باشد ولی وثاقت وی برای ما ثابت نیست) مرحوم خوئی چند نکته هم در مورد ایشان نقل می کند از جمله:

علی بن عاصم: روی علی بن الحسن الدقاق وإبراهيم بن محمد، قالوا: سمعنا علی بن عاصم الكوفي يقول: خرج في توقيعات صاحب الزمان عليه السلام: ملعون ملعون من سمانی فی محفل من الناس (علی بن عاصم می گوید که در توقيعات امام زمان آمده که امام فرمودند: ملعون است ملعون است کسی که اسم (م. ح. م. د) مرا در محافل مردم ببرد) و روایاتی هم بر این معنا از ائمه علیهم السلام وارد شده. (پس مرحوم خوئی جلیل بودن ایشان را غیر از ثقه بودنش می داند.)
قاموس الرجال مرحوم تستری، وقتی صحبت از ایشان به میان می آورد؛ می فرماید:

«قال: حکى عن رسالة ابی غالب: انه كان شيخ الشيعة فى وقته و مات فى حبس المعتضد و كان حمل من الكوفة مع جماعة من اصحابه فحبس من بينهم بالمطامير... و اطلق الباقون و سعى به رجل...»^۲

مرحوم تستری چند نکته در مورد علی بن عاصم نقل می کند:

الف): مرحوم تستری و مامقانی از ابی غالب زراری نقل می کند که علی بن عاصم مرجع شیعه بود که از طرف حکومت زندانی شد و در زندان هم وفات

۱. معجم رجال الحديث، السيد الخوئی، ج ۱۳، ص ۷۰ - ۷۱.

۲. قاموس الرجال تستری، ج ۷، ص ۴۸۸۰.

کرد، ایشان و جمعی از دوستدارانش را به بغداد بردند و علی بن عاصم را در سلول انفرادی زندان کردند (مطامیر، زندان های بنی عباس معروف بود، زندان ها در زیر زمین بود که روز از شب مشخص نمی شد) علی بن عاصم در زندان از دنیا رفت (ایشان مورد سعایت فردی نزد خلیفه واقع شد) و بقیه را آزاد کردند.

ب): علی بن عاصم نابینا بود و امام عسکری علیه السلام بر چشمان وی دست و مسح نمودند و ایشان به برکت دستان امام علیه السلام بینا شد.

ج): مرحوم تستری از امان الاخطار نقل می کند که: ان علی بن عاصم الزاهد کان یزور الحسین قبل عماره مشهده بالناس» علی بن عاصم کاروان داشت و هنوز که بر قبر امام حسین علیه السلام بنائی نشده بود و گنبد و بارگاهی نداشت، ایشان با کاروان به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می رفت. وی مشغول زیارت بود که شیری حمله کرد در حالی که علی بن عاصم نترسید دید و وقتی که متوجه شد دست این شیر در اثر رفتن خاری در آن باد و آماس کرده است، دست شیر را گرفت و آن خار را بیرون آورد و دست شیر را با مقداری از عمامه اش پانسمان کرد، در حالی که همه زوار با دیدن شیر فرار کردند و کسی جز علی

۱. سفری که نجف اشرف بودیم، خدمت بعضی از بزرگان رسیدیم؛ صحبت از دستگیری مرحوم خوئی و بردن ایشان به زندان شد، شخصی در این زمینه مقداری صحبت کرد و گریه اش گرفت به گونه ای که نتوانست قضیه را تمام کند، بنده جای دیگر دیدم که هنگام بردن و دستگیری ایشان، وی را هل داده و از کامیون انداخته بودند و مرتب می گفتند که ما دستور داریم که این گونه برخورد کنیم.

موتهم وبعده لم یمكن سماع غیرهم منهم

(مرحوم تستری می فرماید: و اما آن چه از ارشاد دیلمی نقل کرده [این که معاذبن جبل هنگام مرگ اظهار پشیمانی می کرده است] صحیح نیست، زیرا این افراد قبل از مرگشان چنین اقرارها و اظهار پشیمانی هائی، نداشته اند [بلکه کارشان را هم درست می پنداشته اند] و بعد از مرگ شان هم، شنیدن چنین چیزهائی از این ها برای دیگران ممکن نبوده است، علاوه بر این که کتاب ارشاد دیلمی [منبع نقل] به خاطر مرسل و منکر بودن بیشتر روایاتش، معتبر نمی باشد.)

وکیف کان: ففی الاستیعاب: کان معاذ باليمن أمیرا، وکان أول من اتجر فی مال الله فمکت حتی أصاب وحتی قبض النبی صلی الله علیه و آله (دراستیعاب [ابن عبدالبر] آمده که معاذ [از طرف پیامبر ص] به استانداری یمن منصوب شد، ولی وی اموال بیت المال را صرف امور تجاری و اقتصادی خودش می کرد و به این وسیله ثروت هنگفتی به دست آورد، معاذ تا زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در یمن بود

فلما قدم قال عمر لأبی بکر: أرسل إلى هذا الرجل فدع له ما یعیشه وخذ سائره منه (وقتی معاذ، بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله [به مدینه] آمد عمر به ابوبکر گفت: معاذ را احضار کن و از اموالش به مقدار معاش برایش باقی بگذار و باقی آن را مصادره کن) فقال أبو بکر: إنما بعثه النبی (صلی الله علیه و آله وسلم) ولست بأخذ منه شیئا إلا أن یعطینی (ابوبکر گفت: معاذ از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله منصوب شده است و من از او چیزی نمی گیرم مگر این که خودش چیزی

بیان مرحوم تستری در قاموس الرجال:

«... وعن كتاب سليم بن قيس: أنه كان من أصحاب الصحيفة التي كتبوا صحيفة أن يزيلوا الإمامة عن علي عليه السلام (معاذ بن جبل از اصحاب صحیفه بود، همان صحیفه‌ای که نویسندگان و امضاء کنندگان آن متعهد شدند که امامت و خلافت را از علی علیه السلام سلب کنند) ونقل خبراً عن إرشاد الديلمي متضمناً أنه كان يدعو بالويل والثبور لممالاته أبا بكر وعمر علي عليه السلام حين احتضاره (از ارشاد دیلمی نقل شده که معاذ بن جبل، هنگام مرگش جزع و فرع و اظهار پشیمانی می کرد از این که ابوبکر و عمر را در رسیدن به خلافت و برکناری علی علیه السلام از خلافت کمک و یاری کرده است.)

...وفى آخر رجال البرقى فى خبر جمع أنكروا على أبى بكر تقدمه عليه (علیه السلام) (در آخر کتاب رجال برقی آمده است که عده‌ای برتری ابوبکر بر حضرت علی علیه السلام را منکر شدند) وسل عمر سيفه فى الجمعة المقبلة وقال: " يضرب عنق من قال مثل مقاتلهم " (و عمر در روز جمعه در حالی که شمشیر به همراه داشت گفت: اگر یکی از شما سخنی مانند سخن آن‌ها بگوید [مخالفت با ابوبکر و حمایت از علی علیه السلام] گردنش را می زند) ثم مضى هو وسالم ومعاذ بن جبل وأبو عبيدة شاهرين سيوفهم حتى أخرجوا أبا بكر وأصعدوه المنبر (سپس عمر و سالم و معاذ بن جبل و أبو عبیده با شمشیرهای برهنه به سوی خانه ابوبکر رفتند تا او را از خانه بیرون آوردند و بر منبر نشانندند)

وأما ما نقله من إرشاد الديلمي - وإرشاد الديلمي كتاب غير معتبر، أكثر أخباره مراسيل مناكير فليس بصحيح، فإنهم لم يكونوا يقرون بذلك قبل حضور

بن عاصم نماند.

نکاتی که نقل می شود، بیانگر این است که حکومت وقت نسبت به او حساس بوده و از طرف حکومت وقت زندانی می شود. مورد توجه امام عسکری علیه السلام بوده است. ایشان مقید به زیارات امام حسین علیه السلام و صاحب تصرفات در عالم تکوین هم بوده است.

نظر اهل سنت نسبت به علی بن عاصم:

عسقلانی می گوید: صدوق (راستگو) رمی بالتشيع (به تشیع^۱ گرایش داشت) من التاسعة (طبقه نهم است، برای شناخت طبقات که بر چه اساسی است به تقریب التهذیب ج ۱ مراجعه کنید) ذهبی می گوید عده‌ای از ایشان، روایت نقل کرده اند و همین‌ها هم وی را تضعیف کرده اند.

به نظر ما در شخصیت و جلالت ایشان (مثل فرمایش مرحوم خوئی) شکی نیست ولی ما دنبال توثیق وی هستیم (در یکی از کتب رجالی ذکر شود که ثقه است) هر چند ما از چارچوب توثیقات خارج می شویم و حکایاتی که از ایشان نقل شده دلیل بر فوق وثاقت ایشان می دانیم. (پس ایشان مشکلی ندارد)

اما جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ:

مرحوم خوئی می فرماید: هر چند شیخ طوسی و ابن قولویه (در کامل الزیارات) و علی بن ابراهیم (در مقدمه تفسیرشان که مطالب را از ثقات نقل می کند) (طبق مبنای مرحوم خوئی) جعفر بن محمد را توثیق کرده اند اما

۱. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۹، شماره ۳۶۶، ن. ک: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۴۰.

يعارضه ماتقدم من تضعيفه^۱ (این توثیقات با تضعیف ماقبل تعارض می‌کند پس نمی‌توانیم جعفر بن مالک را توثیق کنیم)

اگر بیشتر در این شخصیت تأمل کنیم، می‌بینیم که توثیقش دور نیست بلکه مثل علی بن عاصم است، منتها این روایت اثر خاصی بر آن مترتب نمی‌شود، و آن چیزی که بعضی از فضلاء معاصر دنبال آن هستند و آن فرماندهی شعیب است، از این روایت به دست نمی‌آید.

نجاشی می‌گوید: کان ضعيفا في الحديث و احمد بن حسين گفته که کان يضع الحديث وضعا و يروى عن المجاهيل (خودش روایت جعل می‌کرده و از مجاهیل هم روایت نقل می‌کند) کان فاسد المذهب و الرواية^۲ (مشکل اعتقادی دارد و روایتش هم مشکل دارد. جعفر بن مالک کتاب هائی دارد و از جمله برای او کتاب فتن و ملاحم است).

نتیجه گیری:

با این اوصافی که گفته شد (فاسد المذهب و الروایه و وضاع و نقل از مجاهیل) مگر همین روایتی که به امام رضا علیه السلام نسبت می‌دهد در کتاب خود ایشان که جزء ملاحم است، نمی‌باشد؟ پس روایت مذکور یا موضوع است و یا از مجاهیل نقل شده است.

نجاشی می‌گوید من تعجب می‌کنم از ابوعلی ابن همام (ابن همام شخصیت

۱. معجم رجال الحديث، خوئی، ج ۴، ص ۱۱۸.

۲. قاموس الرجال، تستری، ج ۷، ص ۴۸۷ شماره ۵۱۸۰.

بیان مرحوم خوئی در معجم درباره معاذ بن جبل:

«و قال الميرزا في رجاله الكبير: و في كتاب سليم بن قيس إنه من أصحاب الصحيفة (أصحاب الصحيفة هم الذين كتبوا صحيفة و التزموا بإزالة الإمامة عن علي عليه السلام) (معاذ از کسانی است که صحیفه را امضاء کرده که نگذارند امامت به امیرالمومنین علیه السلام برسد و بعد مرحوم خوئی، سخنان حضرت فاطمه سلام الله علیها با معاذ بن جبل را نقل می‌کند و به قضیه برقی اشاره می‌کند که: و ذکر البرقی فی آخر رجاله: أن اثني عشر رجلا أنكروا علي أبي بكر في قيامه مقام النبي ص قال: فنزل أبو بكر من المنبر فلما كان يوم الجمعة المقبلة سلّ عمر سيفه ثم قال: لا أسمع رجلا يقول مثل مقالته تلك إلا ضربت عنقه ثم مضى هو و سالم، و معاذ بن جبل و أبو عبیده شاهرین سیوفهم حتی أخرجوا أبا بكر و أصدوه المنبر.^۱ (در آخر کتاب رجال برقی آمده است که عده‌ای برتری ابوبکر بر حضرت علی علیه السلام را منکر شدند. و عمر در روز جمعه در حالی که شمشیر به همراه داشت، گفت: اگر یکی از شما سخنی مانند سخن آن‌ها

بگوید [مخالفت با ابوبکر و حمایت از علی علیه السلام] گردنش را می‌زنم سپس عمر و سالم و معاذ بن جبل و أبو عبیده با شمشیرهای برهنه به سوی خانه ابوبکر رفتند و او را از خانه بیرون آوردند و بر منبر نشانندند)

پس معاذ بن جبل کسی است که در برابر ولایت و ولایتمداران موضع گرفته است بنابراین وی از ضعیف هم پایین تر است.

۱. معجم الرجال، خوئی، ج ۱۸، ص ۱۸۳

وقتی که نتیجه سقیفه روی کار آمدن حکومت مدینه شد، ۱۲ نفر از مهاجرین و انصار (۶ نفر از انصار و ۶ نفر از مهاجرین) با مشورت امیر المومنین علیه السلام لب به اعتراض گشودند، البته این ۱۲ نفر نظرشان بر خوردی بیشتر از اعتراض بود و بنای درگیری فیزیکی داشتند که مولا امیرالمومنین موافقت نکردند، این ۱۲ نفر آن چنان مستدل صحبت کردند که ابوبکر در مانده شد و عقب نشینی کرد، داخل خانه رفت و ۳ روز بیرون نیامد، بعد از ۳ روز احساس کردند که اگر صحنه خالی شود، حکومت به اهلش واگذار می شود و مولا زمامدار می گردد. بنابراین خالد پس از مشورت با هزار نفر مسلح به کمک آمد، معاذ بن جبل هم از کسانی است که با هزار نفر مسلح به این جریان کمک کرد و اوضاع را به نفع خودشان رقم زدند ضمن این که طرفداران علی علیه السلام را در صورت تکرار چنین سخنانی، تهدید به قتل کردند.

→

به طمع افتاده اند! و در پی او سالم مولا حدیفه با هزار نفر و سپس معاذ بن جبل با هزار نفر آمدند تا کم کم تعدادشان به چهار هزار نفر رسید، و همه به سرکردگی عمر با شمشیرهای برهنه بسوی مسجد النبی حرکت کرده تا بدان جا رسیدند، عمر رو به طرفداران علی علیه السلام کرده و گفت: ای یاران علی، بخدا سوگند اگر یکی از شما مانند روز گذشته از جای برخاسته و سخنی بگوید سخت مجازاتش می کنیم. (او را می کشیم) رجال برقی، صص، ۶۳ - ۶۷ (شبیبه همین جریان را به طور خلاصه تری بیان کرده است)... قال فنزل أبو بكر من المنبر فلما كان يوم الجمعة المقبلة سل عمر سيفه ثم قال: لا أسمع رجلا يقول مثل مقالته تلك إلا ضربت عنقه. ثم مضى هو و سالم و معاذ بن جبل و أبو عبيدة شاهرون سيوفهم حتى أخرجوا أبا بكر و أصدوه المنبر.)

بزرگواری است^۱) و از ابو غالب زراری که چگونه این دو نفر از جعفر بن مالک روایت می کنند.

«قال ابن الغضائري: كان كذابا متروك الحديث جملة (او دروغگو است و به همه احادیثش توجهی نمی شود) و كان في مذهبه ارتفاع (غالی بود) و يروي عن الضعفاء و المجاهيل و كانت عيوب الضعفا مجتمعة فيه (ایشان از ضعفا و مجاهیل نقل روایت می کرد و همه عیوب ضعفا در ایشان جمع شده بود.)»

واقع مطلب این است که در نقل روایات نباید ارسال مسلمات شود، یعنی یک روایت را هر جا دیدیم خصوصا به عنوان اعتقادات نقل کنیم، شما اول مبنا پیدا کنید و بعد این شبهات را رد کنید مثل مرحوم مامقانی که از ایشان دفاع می کند و بعد طبق مبنا و قبول توثیق ایشان، روایتش را می پذیرد. خلاصه اینکه تا این مرحله ثابت شد که جعفر بن مالک مشکل دارد.

نظر شیخ طوسی:

كوفي، ثقة و يضعفه قوم و روى في مولد القائم عليه السلام اعاجيب (ایشان را توثیق می کند و می فرماید عده ای او را تضعیف کرده اند، راجع به ولادت امام زمان عجائبی نقل می کند)، ولی مرحوم علامه حلی می فرمایند: عندی فی حدیثه توقف و لا اعمل بروایتہ^۲

۱. ن.ک: رجال نجاشی، ص ۳۸۰، شماره ۱۰۳۲.

۲. قاموس الرجال تستری، ج ۲، ص ۶۸۱ - ۶۸۳.

سپس مرحوم مامقانی می‌فرماید: این مساله غلوکه در کتب ذکر کرده اند و عده‌ای را به این سبب تضعیف و ساقط کرده اند چون متهم به غلو است البته، باید در آن تجدیدنظری شود. (بنده هم بیان ایشان را قبول دارم) مسائلی که قبلا راوی را به خاطر بیان آن مسائل غالی می‌دانستند، امروزه جزء اعتقادات ماست. بلکه جزء ضروریات عقاید ما است لذا در رمی به غلو، نسبت به بعضی باید تجدید نظر کرد.

و قد نهنا فی فوائد المقدمه، (در مقدمه کتاب تنقیح^۱ ۳۰ فایده ذکر کرده و اکنون در ۲ جلد چاپ شده است، حتما مطالعه و مباحثه کنید) ان جمله مما هو من ضروریات مذهبنا الیوم قد کان یعد فی سالف الزمان غلوا و علیه فرعوا تضعیفات جمع من الثقات (من در فوائد مقدمه گفتم که که تعدادی از ضروریات که امروز جزء ضروریات مذهب ماست قبلا جزء مسائل غلو آمیز بوده است، بنابراین عده‌ای از ثقات را از دست دادند و کنار گذاشتند چون آن‌ها را جزء غلات می‌دانستند. گمان من این است که غمز و تضعیفی که به جعفر بن مالک شده است (یعنی ایشان هم جزء دسته‌ای است که ما آن‌ها را از دست دادیم) ناشی از نقل روایاتی است که جزء معجزات ائمه است. این روش عامه است که هرکسی راجع به اهل بیت فضیلتی نقل می‌کند، نسبت به او تردید و تشکیک می‌کنند و با او بد برخورد می‌کنند که متأسفانه بعضی از ما هم این گونه هستیم، پس ایشان را ضعیف می‌دانند چون مسائلی از معجزات و

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۹۷.

→

دچار تردید خواهند شد، و اگر خلافت را در اهل بیت پیامبرتان قرار داده بودید هرگز نزاعی رخ نمی‌داد... سپس مقداد بن اسود رضی الله عنه برخاسته و گفت: ای ابو بکر از ستم و تجاوز دست بردار و از خدا بترس، و از این کار توبه کرده و در خانه‌ات بنشین... بعد از او بریده اسلمی از جای برخاسته و گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ!** این چه ضرر و صدمه‌ای است که از باطل به حق رسیده! ای ابو بکر آیا گذشته را فراموش نموده یا خود را به نسیان زده‌ای... سپس عمار بن یاسر برخاسته و گفت: ای معشر قریش و ای جماعت مسلمان! اگر نمی‌دانید پس بدانید که اهل بیت پیامبرتان به کار خلافت سزاوارتر و به ارث او شایسته‌تر و به امور دین شما از همه مقدم‌تر می‌باشند، و آنان امین و حافظ حقوق اهل ایمان و خیرخواه مؤمنین هستند. پس او (ابو بکر) را امر کنید که حق را به اهل آن واگذارد... پس از او ابی بن کعب برخاسته و گفت: ای ابو بکر! حقی را که خداوند برای غیر تو قرار داده انکار مکن... سپس خزیمه بن ثابت - معروف به ذو الشهادتین - گفت: ای مردم! آیا شما می‌دانید که رسول خدا ﷺ شهادت و گواهی مرا بجای دو نفر از اهل ایمان قبول می‌نمود؟... سپس سهل بن حنیف رضی الله عنه پس از حمد و ثنای خداوند و صلوات بر محمد و آلش گفت: ای معشر قریش گواه باشید که من شهادت می‌دهم که رسول خدا ﷺ را در این مسجد دیدم که دست علی را گرفته و چون به نزدیک اصحاب رسید فرمود: ای مردم، این علی؛ پس از من امام و پیشوای شما است... و همراه او برادرش عثمان بن حنیف بپا خاسته و گفت: «از رسول خدا ﷺ شنیدیم که می‌فرمود: اهل بیت من ستارگان اهل زمینند، پس بر ایشان سبقت مجوئید و آنان را مقدم بدارید... سپس ابو ایوب انصاری برخاسته و گفت: ای بندگان خدا، در رعایت حق اهل بیت پیامبرتان از غضب خداوند بپرهیزید، و حقی را که خداوند بر ایشان قرار داده بخودشان واگذارید...»

ابو بکر بسیار مضطرب و متحیر گردید و مجاب شده و گفت: من والی شما شدم در صورتی که از شما برتر و بهتر نیستم! مرا رها کنید! مرا رها کنید!! عمر به او گفت: ای عاجز از کلام از منبر بزیب آ! تو وقتی در برابر سخنان قرشیان تاب نمی‌آوری، چگونه خود را بر این مقام برقرار نمودی؟! بخدا سوگند قصد داشتم تو را از این مقام خلع نموده و سالم مولا ابی حذیفه را بجایت نصب نمایم!! سپس ابو بکر از منبر بزیب آمده و همراه عمر به سمت منزل رفته و تا سه روز هیچ کس به مسجد النبی ﷺ نیامد. چون روز چهارم شد ابتدا خالد بن ولید با هزار تن به خانه او شتافته و گفت: این چه جلوس و نشستنی است! بخدا سوگند، بنی هاشم در باره خلافت

←

گفتند: «او را از منبر رسول خدا پائین آوریم»، و برخی شان گفتند: «ممکن است این کار عاقبت سوء و نتیجه خطرناکی داشته و خود رابه زحمت اندازید، خداوند می‌فرماید: «خود را با دست خویش به هلاکت می‌فکنید- بقره: ۱۹۵» بهتر این است که همگی نزد امیر المؤمنین رفته و با او مشورت کنیم و رأی و نظر او را بپذیریم. پس همگی بعد از پذیرش این نظر به خدمت امام علی علیه السلام رسیده و گفتند: ای امیر المؤمنین چگونه حقی را که تو سزاوارتر به آن بودی رها کردی؟ زیرا ما خود از رسول خدا ﷺ شنیدیم که فرمود: «علی با حق است و حق همراه علی است، و او پیوسته با حق سیر می‌کند؛ به هر سویی که میل کند». ما می‌خواستیم به مجلس ابو بکر رفته و او را از منبر رسول خدا ﷺ به پایین کشیم، ولی نزد شما آمدیم تا ببینیم شما چه می‌فرمایید. حضرت امیر علیه السلام فرمود: بخدا سوگند که اگر این کار را کرده بودید راهی جز جنگ نداشتید، حال اینکه شما در تعداد و جمعیت همچون نمک در غذا، و از نظر دوام مانند سرمه چشم هستید، و قسم بخدا که اگر چنین نموده بودید دیگر آنان برای من جای هیچ حرفی باقی نگذاشته و با شمشیرهای برهنه و آماده جنگ نزد من آمده و می‌گفتند: یا بیعت کن یا تن به مرگ بسپار! و دیگر من هیچ چاره‌ای جز تسلیم و موافقت نداشتیم. و این باز می‌گردد به نصیحت پیامبر- پیش از وفات- به من که: «این امت در آینده با تو حیل و غدر نموده و سفارش مرا در بارهات زیر پا می‌نهند، و این را بدان که تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی، و پس از من؛ امت هدایت شده در مثل مانند هارون و شیعیان او، و امت گمراه نیز همچون سامری و اتباع او خواهند بود»، عرض کردم: برای آن روز چه سفارشی به من دارید؟ فرمود: اگر یار و یاور یافتی جهاد کن، و در غیر این صورت دست بردار و خون خود مریز تا در نهایت مظلومانه نزد من آیی...

پس آن گروه با شنیدن فرمایشات امیر المؤمنین علیه السلام به سوی مسجد رفته و اطراف منبر حلقه زدند، و آن روز جمعه بود، و وقتی ابو بکر به بالای منبر رفت... پس خالد بن سعید برخاسته و ابتداء به سخن نموده و گفت: ای ابو بکر از خدا بترس... سپس سلمان فارسی برخاسته و به زبان فارسی گفت: «کردید و نکردید»- و او پیشتر نیز از این بیعت سرباز زده و بهمان جهت مورد ضرب و شتم واقع شده بود... سپس ابو ذر- خدایش رحمت کند- بپاخواسته و گفت: ای گروه قریش! شخص دوری را به خلافت نشانده و قرابت پیامبر را ترک نمودید، بخدا سوگند که جماعتی از خلق عرب بخاطر همین کار از دین اسلام خارج شده و در این دین

کرامات ائمه خصوصاً مسائلی در باب ولادت امام زمان علیه السلام نقل می‌کند و شاید شیخ طوسی هم که می‌فرماید عده‌ای او را تضعیف کرده اند ناشی از این همین موارد باشد، در واقع بیان این مسائل منشاء برای تضعیف افراد نمی‌باشد. روایتی نسبت به ولادت امام زمان علیه السلام نقل کرده است که در آن بیان معجزه و کرامت بوده است و این امور در ائمه و انبیاء ما قبل هم بوده است و اگر عجیب نباشد معجزه نیست، لذا مرحوم مجلسی هم به این مساله اشاره می‌کند.

سپس مرحوم مامقانی می‌فرماید:

ان الاقوی کون الرجل ثقة اعتمادا علی توثیق الشیخ (ایشان موثق است چون شیخ هم وی را توثیق کرده است. سپس مرحوم مامقانی، شواهدی نقل می‌کنند که انصافاً شواهد خوبی است ضمن این که در پایان می‌فرماید: «لا شبهة لنا فی لزوم اعتماد الشیخ.. (شکی برای ما در لزوم اعتماد شیخ به جعفر بن مالک نمی‌باشد و از طرفی تضعیف مرحوم خوئی (ایشان توثیق و تضعیف را متعارض می‌دانند و سپس قائل به تساقط هستند) منشاء آن همان بیان اعجاب بوده است. سپس می‌فرماید که مرحوم مجلسی هم از نجاشی تعجب می‌کند که چرا نجاشی با شناخت از این افراد، می‌گوید که کسی بیان داشته و گفته که ایشان از مجاهیل روایت می‌کند. (آن بعضی که شما به استناد او، ایشان را ضعیف می‌دانید، چه کسی است؟)

بیان فرزند مرحوم مامقانی:

حصیلة البحث: لما كانت التضعیفات و التوثیقات مبتنیة علی الظنون الاجتهادیة

و الحاصله من القرائن المفيدة لحصول الوثوق و الاطمینان بحال المترجم كان التامل في القرائن المؤيدة لتوثيق المترجم توجب الحكم عليه بالوثاقة و الجلالة^۱ (خلاصه بحث در مورد ایشان): تضعیفات و توثیقات از ظنون اجتهادی هستند که قرائن را کنار هم می‌گذارند و سپس به بیان توثیق و یا تضعیف افراد می‌پردازند، و وقتی روش توثیق و تضعیف این گونه است، باید در قرائنی که موجب حکم به وثاقت و جلالت افراد می‌شود، تامل کرد.

نتیجه:

پس جعفر بن مالک هم ثقه است همان گونه که علی بن عاصم هم فوق وثاقت است. پس روایت مشکلی ندارد، بنابراین شعیب بن صالح به استناد این روایت یکی از نشانه‌های ظهور امام زمان علیه السلام است.

در جلسه بعد روایت مفصلی که منسوب به ائمه علیهم السلام و اشاره به شعیب بن صالح دارد را بررسی می‌کنیم ولی خواهید دید که این روایت در هیچ یک از کتب ما نیامده است و در کتب عامه فقط در کتاب سنن دانی آمده است. عقدالدرر سلمی هنگامیکه این متن را نقل می‌کند، به عنوان روایت نقل نمی‌کند بلکه می‌گوید: قصه (داستان) است. همان طوریکه ما می‌گوییم که جزیره خضراء یک داستان است إن شاء الله در جلسه بعد بررسی سندی و دلالتی می‌کنیم. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

۱. تنقیح المقال، ج ۱۶، ص ۵۱.

هرچه در این کتاب است ضامن آن، روات کتاب هستند و من تضمین و تعهدی ندارم، بلکه من آنچه را پیدا کرده ام به همان لفظ و معنا نقل می‌کنم.) پس ابن طاووس، فتن سلیلی را پیدا کرده و از نسخه دیگری که آن نسخه هم کپی است، استنساخ کرده و نسبت به روایات آن تضمینی نمی‌کند. ما فعلا متعرض خود سلیلی نمی‌شویم، هر چند ظاهرا به سلیلی اعتناء چندانی نشده است.

نکته دوم: بررسی شخصیت معاذ بن جبل

با اغماض سند از مرحوم ابن طاووس تا فتن سلیلی و از سلیلی تا معاذبن جبل، فقط معاذبن جبل را ارزیابی می‌کنیم. معاذبن جبل از نظر علمای رجال شیعه چقدر اعتبار دارد؟ اگر نگاهی به جریان سقیفه کنیم، جریان برای ما روشن می‌شود که معاذ بن جبل چه کسی است؟ ایشان از طرفدارن جدی جریان سقیفه است، برای اطلاع از شخصیت ایشان به آخر کتاب رجال برقی و کتاب احتجاج طبرسی مراجعه کنید.^۱

۱. الإحتجاج علی أهل اللجاج، طبرسی، ج ۱، ص، ۷۵ - ۷۹.

از أبان بن تغلب نقل شده که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا کسی با عمل أبو بکر و نشستن او در مسند خلافت مخالفت نمود و او را انکار کرد؟ فرمود: آری، دوازده نفر از صحابه با او مخالفت کردند، از مهاجرین: خالد بن سعید بن العاص، که از بنی امیه بود، و سلمان فارسی، و أبو ذر غفاری، و مقداد ابن اسود، و عمار بن یاسر، و بریده اسلمی، و از انصار: أبو الهیثم بن التّیهان، و سهل و عثمان پسران حنیف، و خزیمه بن ثابت ذو الشّهادتین، و ابی بن کعب، و أبو ایوب انصاری، باری جریان مخالفت آنان بدین شرح بود که وقتی ابو بکر از منبر پیامبر بالا رفت، اینان با یک دیگر مشورت کرده و

تنها مدرک روایت هم می‌باشد. ابن طاووس می‌فرماید: سلیلی سند روایت را به معاذ بن جبل می‌رساند: (وقال وذكر إسناد هذا الحديث إلى معاذ بن جبل ثم قال: بينما أنا وأبو عبيدة الجراح وسلمان جلوس نتظر رسول الله ﷺ...)

نکته اول: میزان اعتبار کتاب فتن سلیلی

ابن طاووس در ملاحم در مورد کتاب فتن سلیلی (فتن سلیلی یکی از ۳ محور کتاب ملاحم ابن طاووس است) می‌فرماید: «بعد فائنی عازم علی أن أعلق فی هذه الأوراق ما وجدته علی سبیل الاتفاق فی کتاب الفتن تألیف السلیلی ابن أحمد بن عیسی بن شیخ الحسائی من رواة الجمهور من نسخة أصلها فی المدرسة المعروفة بالترکی بالجانب الغربي من البلاد الواسطیة، تأریخ کتابتها سنة سبع وثلاثمائة، ودرک ما تضمنته علی الرواة، وأنا بریء من خطرہ، لأننی أحکی ما أجدہ بلفظه ومعناه إن شاء الله تعالی.»^۱

یعنی (من تصمیم دارم که در کتابم (ملاحم و فتن) آنچه را که به صورت اتفاق در کتاب فتن سلیلی یافته ام ذکر کنم. سلیلی که از روای عامه است و من کتابش را از نسخه خطی که اصل آن نسخه، در مدرسه‌ای معروف به ترکی در قسمت غربی از سرزمین واسطیه است، نقل می‌کنم. مستسخ این نسخه را سال ۳۰۷ استنساخ و نسخه برداری کرده است. (ابن طاووس ۶۶۴ بوده است)

۱. ملاحم و فتن، سید ابن طاووس، ص ۲۱۶ (روایت ضعاف غیر از موضوع است ممکن است چند روایت ضعیف کنار هم به حد استفاضه برسد، ابن طاووس قائل به موضوع بودن فتن سلیلی نمی‌باشد)

جلسه ۴۷ - ۱۳۹۰/۱/۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

یکی دیگر از علائم ظهور حضرت مهدی علیه السلام خروج شخصی بنام شعیب بن صالح است. سیر بحث بررسی روایات خاصه و عامه در این زمینه بود ضمن این که محور بحث ما پاسخ به سوالاتی است از قبیل این که: آیا شعیب از علائم ظهور امام علیه السلام است؟ خروج شعیب از کجاست؟ چه فاصله‌ای بین ظهور او و ظهور امام زمان علیه السلام خواهد بود؟ نقش و فعالیت او چیست چهره مثبتی است یا نه؟

سه روایت در این زمینه نقل کردیم. دو روایت مشکل سندی داشت که تفصیلات شعیب در روایت دوم آمده بود. روایت سوم که از امام رضا علیه السلام نقل شده بود، ظاهراً مشکل سندی نداشت هرچند بعضی جعفر بن مالک را تضعیف کرده اند ولی ما روایت را پذیرفتیم، البته منتهای دلالتش، این است که یکی از علائم ظهور امام زمان، خروج شعیب در کنار خروج مروانی و سفیانی است، ولی آیا به عنوان علامت حتمی است یا غیر حتمی؟ و تفصیلات دیگر، اشاره‌ای به آن در روایت نشده است، پس ما با این روایت، فقط علامت شعیب را می‌فهمیم.

روایت چهارم:

«قرقارة، عن نصر بن الليث المروزی، عن ابن طلحة الجحدری قال: حدثنا عبد الله بن لهيعة، عن أبي زرعة، عن أبي عبد الله بن رزين، عن عمار بن ياسر: إن دولة أهل بيت نبیکم فی آخر الزمان، ولها أمارات، فإذا رأیتم فالزموا الأرض وكفوا حتی

تجى أماراتها. فإذا استتارت عليكم الروم والترك، وجهزت الجيوش، ومات خليفتمك الذى يجمع الأموال، واستخلف بعده رجل صحيح، فيخلع بعد سنين من بيعته، ويأتى هلاك ملكهم من حيث بدأ ويتخالف الترك والروم، وتكثر الحروب فى الأرض، وينادى مناد من سور دمشق: ويل لأهل الأرض من شر قد اقترب، ويخسف بغيرى مسجدها؟ حتى يخر حائطها، ويظهر ثلاثة نفر بالشام كلهم يطلب الملك، رجل أبقع، ورجل أصهب، ورجل من أهل بيت أبى سفیان يخرج فى كلب، ويحضر الناس بدمشق، ويخرج أهل الغرب إلى مصر. فإذا دخلوا فتلك أماراة السفیانی، ويخرج قبل ذلك من يدعو لآل محمد عليه السلام، وتنزل الترك الحيرة، وتنزل الروم فلسطين، ويسبق عبد الله (عبد الله) حتى يلتقى جنودهما بقرقيسياء على النهر، ويكون قتال عظيم، ويسير صاحب المغرب فيقتل الرجال ويسبى النساء، ثم يرجع فى قيس حتى ينزل الجزيرة السفیانی، فيسبق اليماني [فيقتل] ويحوز السفیانی ما جمعوا. ثم يسير إلى الكوفة فيقتل أعوان آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم ويقتل رجلا من مسميهم. ثم يخرج المهدي على لوائه شعيب بن صالح، وإذا رأى أهل الشام قد اجتمع أمرها على ابن أبى سفیان فالحقوا بمكة، فعند ذلك تقتل النفس الزكية وأخوه بمكة ضيعة، فينادى مناد من السماء: أيها الناس إن أميركم فلان، وذلك هو المهدي الذى يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا^۱»

۱. الغيبة شيخ الطوسى، ص ۴۶۳ - ۴۶۴ / معجم أحاديث الامام المهدي عليه السلام، ج ۲، ص ۱۰۵.
ترجمه روايت: شيخ الطائفة در كتاب غيبه از عبد الله بن رزين از عمار ياسر روايت نموده كه گفت: دولت خانواده پيغمبر شما در آخر الزمان خواهد بود. و ظهور آن دولت علاماتي دارد. موقعي كه اين علائم راديد در جاي خود نشسته و از هر گونه اقدامي خودداري كنيد تا آن

رسول خدا عليه السلام بوديم ناگاه ديديم كه آن حضرت با حالي پريشان مرعوب گونه و رنگ متغير نزديك ظهر بر ما وارد شد و فرمود: كيست در اينجا؟ ابو عبید و معاذ و سلمان نيستيد؟ گفتيم: بله يا رسول الله عليه السلام آنگاه آن حضرت فتنه‌ها را در آينده ذکر کرد و فرمود: در شهر زوراء (يعنى بغداد، دوران پیامبر اکرم عليه السلام اثری از شهر بغداد نبوده، بلکه به صورت باغاتی بوده است و در دورا ن عباسيان خصوصا منصور دوانيقی به صورت شهر درآمد) فتنه‌ای به پا می‌شود و چه مرد و زنانی كه كشته خواهند شد و چه اموالي كه به غارت ميروند و ناموسهائی كه مورد تعرض قرار می‌گیرند خدا رحمت كند آن كسی را كه در آن روز زنان بنی هاشم را پناه دهد زیرا كه آنها حرم منند. آنگاه آن فتنه به پادشاه كوفه خواهد رسید و جوان‌هائی از پایگاه و جایگاه خود بر آنها خروج میکنند كه نام یکی از آنها را صالح گویند و اهل كوفه را محاصره میکنند، بعد از آن فتنه بمدينه منتهی خواهد شد و مردها را كشته و شكم زنان بنی هاشم را پاره میکنند، موقعی كه اين بلاء پديد آمد بر شما لازم است كه به بلنديها و كوهها فرار كنيد و پناه بگيريد، مدت اين بلاء به اندازه حمل زنی می‌باشد، بعد از آن، مرد تمیمی كه شعيب بن صالح نام دارد- خدا شهرهای شعيب را آباد كند- با بیرق سیاه به نصرت دين خدا می‌آيد تا اينكه بين ركن و مقام با مهدي عليه السلام بيعت نمايد.)

سند روايت:

روایت را ابن طاووس در ملاحم (ص ۲۷۲) از فتن سليلي نقل می‌کند که

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين سيما امام زماناروحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

بحث ما پیرامون بررسی سندی و متنی و دلالتی روایات شعیب بن صالح است. اکنون روایتی دیگر را بررسی می‌کنیم.

روایت نهم:

«ملاحم ابن طاووس عن فتن السليلى، وقال وذكر إسناد هذا الحديث إلى معاذ بن جبل، ثم قال: بينما أنا وأبو عبيدة الجراح وسلمان جلوس ننتظر رسول الله ﷺ إذ خرج علينا فى الهجير مرعوبا متغير اللون، فقال: من ذا أبو عبيدة، معاذ، سلمان؟ قلنا: نعم يا رسول الله، فذكر الفتن ثم قال:

تدخل مدينة الزوراء، فكم من قتيل وقتيلة ومال منتهب وفرج مستحل، رحم الله من آوى نساء بنى هاشم يومئذ وهنَّ حرمتي، ثم ينتهي إلى ذكر السلطان بذي الغريين، فيخرج إليهم فتیان من مجالهم عليهم رجل يقال له صالح، فتكون الدائرة على أهل الكوفة، ثم تنتهي إلى المدينة فتقتل الرجال وتبقر بطون النساء من بنى هاشم، فإذا حضر ذلك فعليكم بالشواهد وخلف الدروب، وإنما ذلك حمل امرأة، ثم يقبل الرجل التميمي شعيب بن صالح، سقى الله بلاد شعيب، بالراية السوداء المهديّة بنصر الله وكلمته حتى يبايع المهدي بين الركن والمقام. ^۱»

(معاذ بن جبل گوید: من و ابو عبیده جراح و سلمان نشسته بودیم و منتظر

۱. معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۲، ص ۲۲۹

قبلا ما این روایت را در بحث یمانی مورد بررسی قرار دادیم بنابراین تکرار نمی‌کنیم، این روایت مفصل است وما شاهد را می‌آوریم: «... ثم يخرج المهدي

→

علائم بگذرد: وقتی که روم و ترک بر شما حمله آوردند و لشکرها آراستند، و خلیفه شما (مسلمین) که کارش جمع آوری اموال بود، جان داد و مردی درستکار بجای او نشست، و چند سال بعد از بیعتش از خلافت خلع شد؛ نابودکننده دولت آنها از همان جا که روز نخست دولتشان بوجود آمد می‌آید آنگاه روم و ترک بجان هم می‌افتند و جنگهای زیاد در زمین روی میدهند، در آن موقع کسی از قلعه دمشق صدا میزند: ویل لاهل الأرض من شرّ قد اقترب وای بر ساکنان زمین از شری که نزدیک است! و سمت غربی مسجد دمشق بزمین فرو میرود. حتی دیوارش نیز در هم فرو میریزد. و سه نفر در شام قد علم میکنند، و هر سه طالب سلطنت هستند. یکی از آنها سیاه و سفید است، و دیگری سرخ و سفید است و سومی از خاندان ابو سفیان میباشد و او از نهر کلب و مردم را در دمشق حاضر میکند، و غریبان بمصر حمله می‌آورند. وقتی آنها وارد مصر شدند، همین علامت آمدن سفیانی است. قبل از آن کسی قیام میکند که مردم را دعوت به پیروی از آل محمد ﷺ مینماید، ترکها در حیره (محلّی نزدیک کوفه بوده) و رومیان در فلسطین فرود می‌آیند. در آن هنگام عبد الله (دجال) قیام می‌کند و در سر نهر فرقیسای به لشکر ترک و روم میرسد و جنگ سختی در میگیرد و پادشاه مغرب همه جا را زیر پا میگذارد مردان را میکشد و زنان را اسیر میکند آنگاه بقیس برمیگردد. سفیانی در جزیره فرود می‌آید، و شخص یمنی نیز خروج میکند. هر چه شخص یمنی و سلطان مغرب بغنیمت برده‌اند، همه را سفیانی از آنها میگیرد، و سپس بکوفه میرود و یاران آل محمد را بقتل میرساند و مردی از ناموران آنها را میکشد.

در آن موقع مهدی قیام میکند. امیر لشکر او مردی بنام شعیب بن صالح است وقتی اهل شام دیدند مردم شام با پسر ابو سفیان بیعت کردند؛ همه با او بمکه میروند در آن وقت مرد پاکدلی از (بنی هاشم) بقتل میرسد، برادر وی نیز در مکه است ولی دسترسی باو پیدا نمیکنند. آنگاه صدائی از آسمان شنیده می‌شود که میگوید ای مردم امیر شما فلانی است و این همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد میکند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد

علی لوائه شعيب بن صالح...» (در آن موقع مهدی قیام میکنند. امیر لشکر و پرچمدار او مردی بنام شعيب بن صالح است)

حد دلالت روایت:

منتهای دلالت روایت این که هنگام ظهور امام زمان علیه السلام شعيب یکی از فرماندهان حضرت علیه السلام است.

منبع روایت:

اولین کسی که روایت را نقل کرده، شیخ طوسی است و بعد از او تا مرحوم مجلسی از شیخ طوسی (ج ۵۲ ص ۲۰۷) کسی روایت را نقل نکرده است، پس اصل متن به کتاب الغیبه طوسی بر می‌گردد.

سند روایت:

قرقارة، عن نصر بن الليث المروزي، عن ابن طلحة الجحدري قال: حدثنا عبد الله بن لهيعة، عن أبي زرعة، عن أبي عبد الله بن رزين، عن عمار بن ياسر: روایت به امام علیه السلام منتهی نمی‌شود و از عمار نقل شده است، هیچ شکی در جلالت عمار نزد مسلمین نیست، هرچند در عبارتی از نواصب دیدم که نعوذ بالله عمار را لعن کرده بودند. ما در جلالت عمار شکی نداریم. «عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ» اگر واقعا سند تا عمار درست باشد ما روایت را می‌پذیریم ولی ظاهراً سند روایت قبل از عمار مشکل دارد.

عبدالله بن رزین در سند روایت:

عبدالله بن زرین یا رزین است؟ ما به خود متن اصلی (الغیبه) مراجعه

از نقاط ضعفی است که ایشان نسبت داده می‌شود، بنده در کتاب ایام مکيه در این مورد مفصل بحث کرده ام)

و یحتمل أن يكون رخصه عليه السلام لبعض المصالح (احتمال دارد که امام علیه السلام به خاطر بعضی از مصلحت‌ها به ایشان اجازه عدم شرکت را داده است، هرچند مرحوم مجلسی به عنوان احتمال بیان می‌کند ولی بنده نص را در این مورد دیده‌ام، این قضیه را نقل می‌کند که امام علیه السلام به ایشان اجازه داده است. و أما ادعاء المختار و أصحابه من الكيسانية إمامته و مهدويته و غيبته فالظاهر أنها كانت بغير رضاه بل بغير خبره و اطلاعه (واما ادعای مختار و یاران او از کیسانیه در مورد امامت و مهدویت و غایب شدن محمدبن حنفیه، ظاهراً به غیر رضایت ایشان بوده و ایشان از این مسائل بی‌خبر بوده است).^۱

و بالجمله حسن القول فيهم أو ترك التعرض لهم أحسن من القدح فيهم والله يعلم^۲. (وبالآخره این که در مورد محمدبن حنفیه یا خوب سخن بگویند و یا در مورد ایشان سکوت نمایند که سکوت بهتر از قدح و ذم ایشان است. والله يعلم)

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

۱. ضمناً مرحوم خوئی می‌فرمایند که ادعای مهدویت و امامت بعد از کشته شدن مختار بوده و ربطی به مختارهم نداشته است.

۲. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، ج ۴، ص ۸۶.

شخصیت محمد بن حنفیه مختلف است) فمنها ما يؤول إلى جلاله قدره كما هو المشهور عند الإمامیه (بعضی از روایات اشاره به جلیل القدر بودن ایشان دارد، همان طوری که مشهور نزد امامیه این گونه است) و منها ما يدل على صدور بعض الزلات منه و هذا الخبر منها (و بعضی از روایات دلالت بر لغزش هائی از ایشان دارد مثل همین روایتی که ادعای امامت را از وی نقل می‌کند) فإن ادعاء الإمامة بغیر حق کفر لا سیما مع العلم بالإمام (زیرا ادعای امامت به غیر حق خصوصا در صورتی که امام را بشناسد، کفر است) فإنه ظاهر أنه كان قد سمع مرارا من أبيه و أخويه عليه السلام النص على الاتنی عشر عليه السلام (چون محمد بن حنفیه کراراً از پدر و دو برادرش عليه السلام تصریح بر امامت ۱۲ امام را شنیده است) و قد مر أنه كان حاضرا عند وصية أمير المؤمنين عليه السلام و قد نص على بن الحسين عليه السلام بمحضره (و قبلاً گفتیم که ایشان هنگام وصیت امیرمؤمنان عليه السلام [موقع شهادت] حاضر بوده است و تصریح پدر بر امامت علی بن حسین را شنیده اند، [پس این روایت مشکل دارد، هرچند می‌توان تاویل کرد])

و قد يأول هذا بأن هذا الدعوى كان على سبيل المصلحة لئلا تتخذ ضعة الشيعة بأنه أكبر و أقرب و أولى بالإمامة

(می‌توان روایت را این گونه تاویل کرد که این ادعای امامت بر طریق مصلحت بوده است [به قول امروزی‌ها اگر تعبیر صحیح باشد، جنگ زرگری بوده است] تا ضعفای شیعه گول نخورند که او فرزند بزرگتر علی عليه السلام است و اولی به امامت است.) و تأخره عن الحسين صلوات الله عليه أيضا مما يطعن به فيه (اما چرا محمد بن حنفیه در کربلا شرکت نکرد؟ و این عدم شرکت در کربلا

می‌کنیم، ضبط در سند الغیبه، عبدالله بن رزین است. ایشان چه کسی است؟ اگر منظور شخصی است که در زمان امام جواد (۲۰۳ به بعد) باشد (قرن ۳) آیا کسی در قرن سوم بوده، می‌تواند از عمار یاسر (سال شهادت: ۳۷) که در قرن اول بوده، روایت نقل کند؟ پس روایت مرسل است ضمن این که بنده توثیقی برای عبدالله بن رزین پیدا نکردم.

اگر مراد عبدالله بن رزین باشد بنده در کتب عامه و کتب خاصه ترجمه این شخص را پیدا نکردم. در بعضی جاها عبارت به گونه دیگری است و آن «زریر» آمده است. اگر ایشان باشد از اصحاب امیرالمؤمنین عليه السلام است که در صفین حاضر بود و سال ۸۱ هجری هم وفات کرد این شخص می‌تواند از عمار روایت نقل کند ولی در کتب ما کسی راجع به ایشان صحبتی نکرده لذا یا مهمل و یا مجهول است. آری آن که ابن سعد در طبقاتش نقل می‌کند این شخص است «شهد صفین مع علی عليه السلام و مات ۸۱ و ثقة» (ابن سعد ایشان را توثیق می‌کند) اگر این مقدار وثاقت کفایت کند راوی قبل از عمار ثقه می‌شود و الا مهمل است.

عبد الله بن لهيعة از افراد دیگر موجود در سند روایت:

اهل سنت وی را به خاطر تشیع اش تضعیف می‌کنند. (مصری‌ها ارادت خاصی به اهل بیت و نفرت و حساسیت به بنی امیه داشتند ولی تبلیغات لیث بن سعد به نفع بنی امیه اثر خود را گذاشت، در مصر سه خانواده تحت تاثیر این تبلیغات قرار نگرفتند که یکی از آن‌ها همین خانواده عبد الله بن لهيعة بود، او را از مسجد بیرون می‌کردند و کتک می‌زدند، رجوع کنید به الکامل فی الضعفا ابن عدی)

ولی همین عبدالله بن لهیعه در کتب ما توثیقی ندارد. پس به سند نمی‌توان اعتماد کرد مگر بگوئیم روایاتی که جنبه اقرار و فضایل (مثلا هرکسی بگوید الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ما کاری به راوی آن نداریم که بگوئیم ضعیف است، بلکه ما روایت را می‌پذیریم چون مورد قطع است و اگر دیگران نقل کنند روایت اقرار از طرف آن‌ها می‌شود.) دارد، مشکلی ندارد و از این طریق روایت را بپذیریم.

نتیجه:

این روایت را فقط شیخ طوسی نقل می‌کند، به معصوم علیه السلام منتهی نمی‌شود، مشکل سندی دارد و حد دلالتش این است که هنگام ظهور امام زمان، شعیب خواهد آمد ولی آیا قبل از ظهور امام علیه السلام هم نقشی دارد یا نه، این روایت از بیان آن ساکت است.

روایت پنجم:

روایتی است تقریباً در ۱۰ صفحه که ما فقط شاهد بحث را می‌خوانیم (این روایت را ما در روایات خراسانی آورده ایم).

« إذ خرج السفیانی فی ستین وثلاثمئة راکباً، حتی یأتی دمشق، فلا یأتی علیه شهر حتی یبایعه من کلب ثلاثون ألفاً، فیبعث جیشا إلى العراق فیقتل بالزوراء مئة ألف، وینحدرون إلى الکوفة فینهبونها فعند ذلك تخرج رایة من المشرق یقودها رجل من بنی تمیم یقال له شعیب بن صالح فیستنقذ ما فی أیدیهم من سبى أهل

مرحوم مجلسی در مرآة العقول ج ۴ ص ۸۶ پس از نقل روایت و ارزیابی سند آن، (منبع اصلی این روایت کتاب کافی شریف است) روایت را صحیح می‌داند و بعد می‌فرماید:

«و اعلم أن الأخبار فی حال محمد بن الحنفیة مختلفه (اخبار و روایات در

....

المؤمنین علیه السلام، ثم إلى الحسن علیه السلام، ثم إلى الحسين علیه السلام، وقد قتل أبوک رضی الله عنه، وصلى على روحه ولم یوص، وأنا عمک و صنو أبیک، وولادتی من علی علیه السلام فی سنی و قد می أحق بها منک فی حدائتک، فلا تنازعنی فی الوصیة والإمامة، ولا تحاجنی، فقال علی بن الحسين علیه السلام: یا عم، اتق الله ولا تدع ما لیس لک بحق، إنی أعظک أن تكون من الجاهلین، إن أبی، یا عم، صلوات الله علیه أوصی إلى قبل أن یتوجه إلى العراق، وعهد إلى فی ذلك قبل أن یستشهد بساعة، وهذا سلاح رسول الله صلی الله علیه وآله عندی، فلا تتعرض لهذا، فإنی أخاف علیک نقص العمر وتشتت الحال، إن الله عز وجل جعل الوصیة والإمامة فی عقب الحسين علیه السلام، فإذا أردت أن تعلم ذلك، فانطلق بنا إلى الحجر الأسود حتی نتحاکم إلیه ونسأله عن ذلك، قال أبو جعفر علیه السلام: وكان الکلام بینهما بمكة فانطلقا، حتی أتیا الحجر الأسود، فقال علی بن الحسين علیه السلام لمحمد بن الحنفیة: ابدأ أنت فابتهل إلى الله عز وجل وسله أن ینطق لک الحجر، ثم سل، فابتهل محمد فی الدعاء، وسأل الله ثم دعا الحجر، فلم یجبه، فقال علی بن الحسين: یا عم لو كنت وصیا وإماما لأجابک، قال له محمد: فادع الله أنت یا ابن أخي، وسله، فدعا الله عز وجل علی بن الحسين علیه السلام بما أراد، ثم قال: أسألك بالذی جعل فیک میثاق الأنبیاء ومیثاق الأوصیاء ومیثاق الناس أجمعین لما أخبرتنا من الوصیة والامام بعد الحسين بن علی علیه السلام؟ قال: فتحرک الحجر حتی کاد أن یزول عن موضعه، ثم أنطقه الله عز وجل بلسان عربی مبین، فقال: اللهم إن الوصیة والإمامة بعد الحسين بن علی علیه السلام إلى علی بن الحسين بن علی بن أبی طالب وابن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله، قال: فانصرف محمد بن علی وهو یتولی علی بن الحسين علیه السلام. أقول: الروایة صحیحة السند ودالة علی إیمانه، وقوله بإمامة علی بن الحسين علیه السلام.

محمدبن حنفیه در کتب شیعه:

در کتب ما، محمدبن حنفیه مورد بحث است و اگر بخواهیم در مورد ایشان مفصل بحث کنیم نیاز به چندین جلسه داریم (برای مطالعه رجوع کنید به کتاب ایام مکیه اینجانب) ولی جملاتی به طور مختصر در مورد محمدبن حنفیه ذکر کنیم. (از نظر بنده در جلالت و بزرگواری و ثاقت ایشان هیچ شکی نداریم، ایشان فوق وثاقت است.)

مرحوم خوئی در معجم الرجال (بعد از این که جریان مناظره محمدبن حنفیه با امام سجاد علیه السلام را راجع به اولی بودن به امامت نقل می کند، [که محمدبن حنفیه مدعی امامت است] سپس امام علیه السلام وی را برای محاکمه به کنار حجرالاسود دعوت می کند و حجرالاسود به زبان عربی فصیح، امام سجاد علیه السلام را امام معرفی می کند.) می فرماید:

أقول: الرواية صحيحة السند ودالة على إيمانه، وقوله بإمامة علي بن الحسين عليه السلام.

(مرحوم خوئی می فرماید: این روایت از نظر سندی صحیح است و مشکلی ندارد و دلالت بر ایمان قوی محمدبن حنفیه و ولایت مداری ایشان دارد^۱.)

۱. (معجم رجال الحديث، السيد الخوئی، ج ۱۷، ص ۵۴ - ۵۶)

روی محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن علی بن رئاب، عن أبي عبيدة وزرارة جميعا، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: لما قتل الحسين عليه السلام أرسل محمد بن الحنفية إلى علي بن الحسين عليه السلام، فخلی به، فقال له: يا ابن أخي قد علمت أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دفع الوصية والإمامة من بعده إلى أمير

الكوفة ويقتلهم، ويخرج جيش آخر من جيوش السفيناني إلى المدينة...»^۱

وقتی که سفینانی خروج می کند، یک ماه از خروج سفینانی نمی گذرد که ۳۰۰۰۰ از طایفه کلب با او بیعت می کنند و بعد لشکری به سوی عراق می فرستد و صدهزار نفر را می کشد و شیعه کشی به راه می افتد (شبییه کشتن شیعیان در بحرین که امروزه توسط وهابیان انجام می گیرد. اخباری به بنده در مورد بحرین می رسد که شنیدن آن برایم مشکل است امروزه کاری نیست که وهابیان در بحرین انجام ندهند. (اجمالا بگویم) همان استباحه ای که یزید نسبت به مدینه انجام داد الان روزهاست که این استباحه در بحرین جریان دارد. خدایا به فریاد پیروان علی علیه السلام برس.)

سفینانی چه وقت ظهور می کند؟ حداکثر یک سال و اندی قبل از ظهور امام زمان علیه السلام خروج می کند. (ما إن شاء الله در مورد زمان خروج سفینانی بحث خواهیم کرد)

سفینانی به مسلمان کشی دست می زند و بعد از این ایام پرچمی از مشرق از طایفه بنی تمیم (عرب) به نام شعیب بن صالح ظاهر می گردد. نقش وی این است که وارد کوفه می شود و با لشکر سفینانی روبرو می شود و اسیران کوفه را که در دست لشکر سفینانی اسیر هستند، نجات می دهند و لشکر سفینانی را می کشد. (هروقت می خواستند به شیعیان علی علیه السلام فشار بیاورند نوامیس شیعه را به اسارت و گروگان می گرفتند، برای این که عمروبن حمق را دستگیر کنند،

۱. معجم أحاديث الإمام المهدي علیه السلام، ج ۴، ص ۱۷۰

همسرش را دو سال به گروگان گرفتند و زندانی کردند.)

سند روایت:

این روایت را فقط سنن دانی نقل می‌کند، السنن الواردة فی الفتن و غوائلها للذانی از دانی ابو عمرو عثمان بن سعید المقرئ (متوفی ۴۴۴) تقریباً معاصر شیخ طوسی است. آیا این کتاب و این شخص مورد اعتماد علمای ما بوده است؟ مقداری که من در کتب رجال جستجو کردم کسی متعرض ایشان نشده است، مدح و ذمی از ایشان نشده است. بحار الانوار (خصوصاً کسانی که مدعی هستند بحار الانوار همه چیز ضعیف و قوی را جمع آوری می‌کند، البته ما موافق این نظر نیستیم، بلکه ایشان با مبانی و کارشناسانه و با دقت روایات را جمع آوری می‌کند) از این کتاب هیچ نقل نکرده است، فقط در طرق اجازات (ج ۱۰۴) سید مهنا، یکی از طرق ایشان، ابو عمرو عثمان بن سعید دانی است. پس بحار الانوار هم از ایشان نقل نکرده است، (إن دل علی شیء لدل علی عدم الاعتناء) مگر این که کسی بگوید که ایشان کتاب را ندیده و الا باید اشاره‌ای به کتاب نماید. بعد از سنن دانی از اهل سنت هم کسی به این روایت اشاره نکرده، مگر آقای سلمی صاحب عقد الدرر از علمای اهل سنت (شافعی قرن ۸، کتاب ایشان در مصر چاپ شده است) در ۴ جا نقل کرده، ولی در صفحه ۱۱۰ به این قضیه اشاره می‌کند که:

«وقال وذكر هذه القصة (این متن را به عنوان قصه بیان می‌کند، نه روایت، با این که سلمی در مقدمه عقد الدرر می‌گوید من از صحیحین و سپس صحاح (سنن دیگر) و منابع دیگر به ترتیب نقل می‌کنم ولی وقتی به این متن می‌رسد، تعبیر قصه دارد. در کتب شیعه بنده این متن مفصل را ندیدم و هر کسی آورده مختصری از

میان بیش از صد هزار نفر بیان شده، نقل نمی‌کند زیرا «من کنت مولاه فعلی» مولا دارد، ولی حدیث عبدالله بن عمر را نقل می‌کند که می‌گوید: در زمان ما احدی بالاتر از فلانی نبود و سپس بالاتر از دومی و سپس بالاتر از سومی نبود و بعد می‌گوید، و بقیه اصحاب همه با هم برابر بودند، یعنی علی بن ابی طالب هم مثل دیگران است و فضیلتی بر صحابی دیگر ندارد.^۱

و یا روایتی را از محمد بن حنفیه نقل می‌کند که از پدرش امیر المومنین سوال می‌کند که بهترین مردم بعد از رسول خدا ﷺ چه کسی است؟ علی علیه السلام می‌فرماید: ابوبکر، - بعد او چه کسی است؟ - عمر، سپس می‌گوید: ترسیدم، پدرم نفر سوم را عثمان بگوید (پیش دستی کردم و گفتم) جایگاه و مرتبه شما چگونه است؟ پدرم فرمود: من هم مثل مسلمین دیگر هستم.^۲ (یعنی مقام مربوط به آن هاست)

پس بخاری و دیگران از اهل سنت نمی‌توانند محمد بن حنفیه را قبول نکنند، زیرا روایاتی را که به ایشان نسبت می‌دهند در راستای تثبیت مبانی اهل سنت است.

۱. عن ابن عمر قال كنا فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم لا نعدل بأبی بکر أحدًا ثم عمر ثم عثمان ثم ترک أصحاب النبی صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم (صحیح البخاری، البخاری، ج ۴، ص ۲۰۳)
۲. حدثنا أبو یعلی عن محمد بن الحنفیة قال قلت لأبی أمی الناس خیر بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم قال أبو بکر قلت ثم من قال ثم عمر وخشیت أن یقول عثمان قلت ثم أنت قال ما انا الا رجل من المسلمین (صحیح البخاری، البخاری، ج ۴، ص ۱۹۵)

از شیعه فقط ملاحم ابن طاووس (ص ۴۹ ب ۳۸) این روایت را از ابن حماد نقل می‌کند هر چند تفاوت اندکی در نقل وجود دارد که در صورت اختلاف بین کتاب ابن طاووس و متن ابن حماد، متن مقدم می‌شود به شرط این که متن تصحیح شده باشد. در متن ابن طاووس به جای شعیب بن صالح، عبارت سعید بن صالح آمده است. ملحقات احقاق الحق مرحوم نجفی (مبنایش جمع آوری متونی است که در کتب اهل سنت آمده است) هم این روایت را ذکر کرده است.

سند روایت:

«ابن حماد: حدثنا الوليد بن مسلم، عن أبي عبد الله، عن عبد الكريم أي أمية عن محمد بن الحنفية قال: ولم يسنده إلى النبي صلى الله عليه وآله...»
ابن حماد که مؤلفا و مؤلفا در نظر ما مشکل دارد، و راوی دوم یعنی عبدالکریم را هم در کتب رجالی نیافتیم.

محمد بن حنفیه در کتب عامه:

ایشان نزد اهل سنت معتبر است. اهل سنت ناگزیرند محمد بن حنفیه را قبول کنند زیرا روایاتی در بخاری و... منسوب به محمد بن حنفیه و از او نقل می‌کنند که این دسته از روایات به نفع آنان است. بخاری هر حدیثی که ذره‌ای از فضیلت مولا امیرالمومنین را بر دیگران بیان کند، نقل نمی‌کند اما از آن طرف احادیثی که برتری دیگران را می‌رساند در صحیح خود نقل می‌کند و توجه چندانی به سند آن ندارد، حدیث غدیری که از دو لب مبارک پیامبر ﷺ در

آن را نقل کرده است. در معجم احادیث الامام المهدی (ج ۴ ص ۱۷۰) بعد از نقل روایت، تعلیقه‌ای است به بیان ذیل:

«هذا الحديث لا يشبهه حديث آخر في طوله وشموله ويشبه أن يكون قصة - على تعبیر السلمي مؤلفة من مجموعة أحاديث مدونة أو مسموعة، ويشهد لذلك أيضا أسلوبه الذي لا تصل كثير من فقراته إلى مستوى بلاغة الأحاديث الشريفة وتشبهه عدة أحاديث أخرى في هذا الفصل وغيره» (احادیث دیگری به طولانی بودن این حدیث نداریم، این متن بنا به تعبیر سلمی شبیه داستان و قصه است که مؤلف چند حدیث مدون یا شنیده را در هم ادغام کرده و سپس نقل کرده است [مجموعه‌ای از روایات] و شاهد برای این مطلب این است که روایت مذکور در حد بلاغت و سطح روایات دیگر نیست و شبیه این روایت روایات دیگری هم آمده است.)

نتیجه روایت:

روایت راسنن دانی نقل می‌کند که از نظر ما مؤلفا و مؤلفا چندان اعتباری ندارد و از طرفی متن به عنوان روایت نمی‌باشد هر چند آقای دانی وقتی متن را نقل می‌کند به پیامبر نسبت می‌دهد:

(قال: حدثنا عصام بن الرواد بن الجراح قال: ثنا أبي قال: ثنا سفیان بن سعید الثوري قال: ثنا منصور بن المعتمر، عن ربعي بن خراش قال: سمعت حذيفة بن اليمان يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم)

بلکه مجموعه‌ای از روایات و کلمات مسموعات است، به فرض که ما با

این متن، معامله روایت کنیم ولی آیا روایت از نظر سندی پذیرفته است؟
ما شکی در شخصیت حدیفه نداریم، ما قضیه حدیفه را در جریان^۱ سقیفه بیان کردیم که ایشان جزء مخالفین بود ولی دیگران؟ سفیان ثوری در سند روایت نزد ما چقدر اعتبار دارد؟

حد دلالت روایت: شعیب کمتر از یک سال به ظهور امام علیه السلام خروج می‌کند و با سفیانی‌ها مقابله کرده و اسرای کوفه را که در دست سفیانی‌هاست، آزاد می‌کند. بیش از این در روایت نیامده است.

روایت ششم:

«یخرج بالری رجل ربعه أصر، مولی لبنی تمیم، کوسج یقال له شعیب بن صالح، فی أربعة آلاف ثیابهم بیض وریاتهم سود، یکون علی مقدمه المهدی، لا یلقاه أحد إلا فله آ» (از ری مردی چهارشانه و گندمگون وهم پیمان بنی تمیم [در مصطلحات حدیث ۵ معنای برای ولاء گفته اند، هرچند علامه امینی بیش از ۲۰ معنا در جلد اول الغدیر گفته است] که محاسن ندارد و به اصطلاح کوسه، از ری خروج می‌کند، [ری همان جایی که قبر حضرت عبدالعظیم حسنی است، قبلاً ری مرکز بود و تهران از اطراف آن و ناشناخته بود] به او شعیب بن صالح گفته می‌شود، شعیب همراه ۴۰۰۰ نفر نیرو که لباس هایشان سفید و پرچم هایشان سیاه است، خروج می‌کند، شعیب جزء پرچمداران لشکر مهدی علیه السلام است و با هرکسی روبرو شود او را شکست می‌دهد.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

۱. درس کلام در مدرسه آیت الله گلپایگانی.

۲. معجم احادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۲۲۲

یا صالح بن شعیب می‌گویند، اصحاب سفیانی را شکست می‌دهد تا اینکه وارد بیت المقدس شود و سلطنت آن را برای مهدی علیه السلام مسخر نماید و سیصد نفر از شام بسوی او حاضر خواهند شد (نیروهای کمکی) بین خروج آن و بین اینکه تسلیم امر مهدی علیه السلام شود هفتاد و دو ماه خواهد بود.)

حد دلالت روایت:

این روایت تصریح و ظهور در حتمی بودن شعیب به عنوان یکی از علائم ظهور ندارد اما طبق این روایت به عنوان چهره‌ای مثبت و زمینه ساز حکومت امام علیه السلام که سرلوحه برنامه وی درگیری با نواصب است، معرفی می‌شود. محل استقرار شعیب شام و ظهور او از خراسان است. پایگاه های او در بیت المقدس و فاصله بین خروج او و ظهور امام علیه السلام ۶ سال [۷۲ ماه] است. خصوصیات شعیب به استفاضه نمی‌رسد بلکه روایات در این زمینه با هم تعارض دارند، بلکه اصل شعیب شاید به استفاضه برسد.

مصادر روایت:

اولین کسی که این روایت را نقل کرده است ابن حماد در فتن (ج ۱ ص ۳۱۰) است. بعد او ملاحم ابن المنادی (ص ۲۰۷)، الدانی (ص ۹۸)، عقد الدرر (ص ۱۲۶ ب ۵) از سنن دانی، عرف السیوطی الحاوی از ابن حماد، (ج ۲ ص ۶۷) الفتاوی الحدیثیه ابن حجر (ص ۳۱)، القول المختصر ابن حجر (ص ۶ ب ۱ ح ۱۸) و برهان متقی هندی (ص ۱۵۱ ب ۷ > ۱۷) این روایت را در منابع خودشان ذکر کرده اند.

حکومت عباسیان طول کشید) سپس پرچم های سیاه کوچکی که از جانب مشرق می آید و با مردی از فرزندان ابی سفیان و یاران او می جنگند و مطیع مهدی علیه السلام می شوند.

توضیح دلالتی و سندی روایت:

این روایت اشاره ای به شعیب بن صالح ندارد، ضمن این که افرادی مثل سعید بن مسیب در سند روایت، از کسانی است که در تشییع جنازه امام سجاد علیه السلام به بهانه نماز مستحب خواندن حاضر نمی شود، از طرفی سعید از تابعین است و نمی تواند از پیامبر اکرم نقل نماید.

روایت هشتم:

«ابن حماد: حدثنا الوليد بن مسلم، عن أبي عبد الله، عن عبد الكريم أي أمية عن محمد بن الحنفية قال: ولم يسند إلى النبي صلى الله عليه وآله: تخرج راية سوداء لبني العباس، ثم تخرج من خراسان أخرى سوداء قلانسهم سود وثيابهم بيض على مقدمتهم رجل يقال له شعيب بن صالح، أو صالح بن شعيب، من تميم، يهزمون أصحاب السفيناني، حتى تنزل بيت المقدس، توطئ للمهدى سلطانه، ويمد إليه ثلاثمائة من الشام. يكون بين خروجه وبين أن يسلم الأمر للمهدى اثنان وسبعون شهرا» (محمد بن حنفیه میگوید: بیرق سیاهی از بنی عباس خروج میکند آنگاه از خراسان بیرقهای سیاهی خروج میکنند که کلاه آنها سیاه و لباسشان سفید خواهد بود. جلو آنها مردی از (بنی) تمیم (عرب هستند) که آن را شعیب بن صالح

۱. معجم الاحاديث المهدى، ج ۲، ص ۴-۲۲۳.

جلسه: ۴۸ - ۲۱ / ۱ / ۱۳۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتتاب مقدمه الفداء سخن پیرامون بررسی روایات و نصوص و آثاری است که در کتب فریقین در مورد شعیب بن صالح وارد شده است. روایتی که در جلسه قبل خوانده شد، امروز به بررسی سندی و دلالتی آن می پردازیم.

روایت ششم:

«ابن حماد: حدثنا عبد الله بن إسماعيل البصرى، عن أبيه، عن الحسن قال: ولم يسند إلى النبي صلى الله عليه وآله يخرج بالرى رجل ربة أسمر، مولى لبني تميم، كوسج يقال له شعيب بن صالح، فى أربعة آلاف ثيابهم بيض وراياتهم سود، يكون على مقدمة المهدى، لا يلقاه أحد إلا فله»

(از ری مردی چهارشانه و گندمگون وهم پیمان بنی تمیم که محاسن ندارد، خروج می کند، به او شعیب بن صالح گفته می شود، شعیب همراه ۴۰۰۰ نفر نیرو که لباس هایشان سفید و پرچم هایشان سیاه است، خروج می کند، شعیب جزء پرچمداران لشکر مهدی علیه السلام است و با هرکسی روبرو شود او را شکست می دهد.)

روایت را ابن حماد نقل می کند و از شیعه هم فقط ابن طاووس در ملاحم

۱. معجم أحاديث الإمام المهدى علیه السلام، ج ۲، ص ۲۲۵

از ابن حماد، نقل می‌کند، هرچند تفاوتی در نقل وجود دارد که این تفاوت ضروری به اصل مطلب نمی‌زند، در متن ابن حماد آمده که «لا یلقاه أحد إلا فله» (شعیب با هرکسی روبرو شود او را شکست می‌دهد) ولی در نقل ابن طاووس این گونه آمده که: «لا یلقاه أحدا إلا قتله» (با هر مخالفی روبرو شود، مخالف شعیب کشته می‌شود)

حد دلالت روایت:

مردی از ری (شاید تهران فعلی) با خصوصیات مذکور در روایت خروج می‌کند، ولی این که خروجش قبل از ظهور امام علیه السلام است و یا از علائم (حتمی) باشد، در روایت به آن اشاره‌ای نشده است، ضمناً علما به این روایت اعتناء چندانی نکرده اند علاوه بر این که متن مذکور، روایت نیست، بلکه اثری از حسن بصری است که استناد به پیامبر صلی الله علیه و آله نداده است.

حسن بصری چقدر اعتبار دارد؟ کسی که به جنگ های امام علیه السلام و خود امام علیه السلام اعتراض می‌کند؟ وقتی امام علی علیه السلام به او می‌فرماید که برای وضو گرفتن، اسراف در آب نکن، او در جواب امام علیه السلام می‌گوید: این همه خون ریختی، اسراف نبود (نعوذ بالله)، حسن بصری به کسی این سخن را می‌گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله در موردش فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ» و یا «تقاتل على التأويل كما قاتلت على التنزيل» بالاخره حسن بصری نسبت به جنگ های علی علیه السلام معترض است که چرا خون منافقین و خوارج ریخته شد، روایت این شخص چقدر می‌تواند، اعتبار داشته باشد؟

بر فرض که بگوییم حسن بصری ثقه است (همان گونه که بعضی از معاصرین سعی دارند که حسن بصری را ثقه قلمداد کنند هرچند تلاش ایشان [با نهایت احترام به آنان] بیجا است). ولی حسن بصری از تابعین است و در دوران خلیفه دوم به دنیا آمده است، پس نمی‌تواند از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نقل کند بنابراین نقل وی، مرسل می‌شود مگر طبق مبانی بعضی از اهل سنت که اگر صحابی به پیامبر نسبت ندهد، روایت مرفوعه می‌شود، ولی آیا تابعی هم این گونه است؟

نتیجه روایت:

روایت علاوه بر این که از ابن حماد نقل شده (مولفا و مولفا اشکال دارد)، سند آن به حسن بصری برمی‌گردد که از نظر ما اعتبار ندارد.

روایت هفتم:

«ابن حماد: حدثنا محمد بن عبد الله أبو عبد الله التيهري، عن عبد الرحمن بن زياد بن أنعم، عن مسلم بن يسار، عن سعيد بن المسيب قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: تخرج من المشرق رايات سود لبني العباس، ثم يمكثون ما شاء الله، ثم تخرج رايات سود صغار تقاتل رجلا من ولد أبي سفيان وأصحابه، من قبل المشرق يؤدون الطاعة إلى المهدي»^۱

پرچم ها سیاه به طرفداری بنی عباس از جانب مشرق خارج می‌شود، سپس آن مقدار که خدا بخواهد درنگ می‌کنند (۱۳۲ - ۶۵۶، که قریب ۵۰۰ سال

۱. معجم الاحادیث المهدي، ج ۲، ص ۲۲۲.